

PARGAR MAGAZINE



ماهنامه تحلیلی
فرهنگی-اجتماعی

فروردین ۱۴۰۲ | سال دهم
دوره جدید ۱۸۹ | پیاپی ۲۲۲
قیمت ۳۵ هزار تومان

ویژه‌نامه‌ای برای اولین سالروز درگذشت

دکتر اسلامی ندوشن

نماد عشق به ایران

با یادداشت‌هایی از:

مصطفی ملکیان، یدا... جلالی پندری

اصغر دادبه، نعمت ا... فاضلی

میرجلال‌الدین کزازی، هادی خانیکی

محمود دعایی و...





فهرست

- به یاد او که عاشق ایران بود
- همچون پزشکی بر بالین فرهنگ جامعه
- اسلامی ندوشن عشق مجسم به ایران بود
- اسلامی ندوشن؛ اخلاق‌گرای ممتاز ایران
- محمدعلی اسلامی ندوشن: فرهنگ‌شناس تمام‌عیار
- مدیون‌گریزی در میان دو اردبیهشت
- باران، نه رگبار
- فراتر از عصر خویش
- وطن‌دوستی فرهنگی در اندیشه محمدعلی اسلامی ندوشن
- پیمانهای که پُر شد
- دکتر اسلامی ندوشن و گفت‌وگو بر سر چهارراه فرهنگ‌ها
- مهمان عزیز جمع کوچک ما
- اسلامی ندوشن برای «شاهنامه» چه کرد؟
- روشنای جاودان ندوشن
- چشم نگران ایران
- سرو اعتدال ایران و نماینده نجابت فرهنگی در ایران معاصر

صاحب امتیاز:

نسیرین زمان زاده

مدیر مسئول:

زهرا شاه شوازی

قائم مقام مدیرمسئول:

مهدی زمان زاده

سر‌دبیر:

عاطفه ابراهیمی

مجری انتشار:

هنر و تجربه

ویرگول

نشانی:

یزد، محله فهادان

خانه تاریخی حیرانی

انتشار آگهی:

۰۹۱۹-۴۹۶-۳۷۳۴

از تمامی علاقه‌مندان برای

همکاری در هفته‌نامه

پرگار دعوت میشود مطالب

خود را به ایمیل نشریه

ارسال کنند. مطالب منتشر

شده لزوما دیدگاه پرگار

نیست. پرگار منتظر نظرات

و انتقادات خوانندگان

است.

پرگار نشریه مستقل و متعلق

به بخش خصوصی است.

پست الکترونیک

info@parganews.ir

دانلود نسخه الکترونیک

www.parganews.ir



سخن نخست؛

آغاز یک راه تازه

عاطفه ابراهیمی

چند سال پیش وقتی اینترنت و فضای مجازی به طور گسترده وارد زندگی مردم شد، رسانه ها نیز شاخه جدیدی از این فضا شدند. روزنامه ها و مجلات کاغذی که باید برای خریدنشان شال و کلاه می کردی و به نزدیک ترین دکه روزنامه فروشی شهر می رفتی هم کم کم به این داستان پیوستند. داستان سیم ها و کابل ها، نورها و کدها. جایی که می توانی روی مبل لم بدهی و با یک کلیک به دنیا وصل شوی.

اگر چه هنوز هم به دست گرفتن نسخه کاغذی، ورق زدن و بو کردن برگه ها با اختلاف لذت بخش ترین قسمت خواندن مجله است اما باید پذیرفت که دنیای به سمت دیگری رفته است.

در عصر تکنولوژی در زمانه ای که محیط دیجیتالی ماهیت چاپی روزنامه نگاری را تغییر داده، آدم ها نیز اقبالشان به سمت رسانه های دیجیتال بیشتر شده است.

باید پذیرفت که اگر چه این دنیای الکترونیک چالش های خودش را دارد اما بی شک نمی توان از مزیت های آن چشم پوشی کرد. در فضای مجازی مخاطب را راحت تر می توان درگیر کرد، علاوه بر این سرعت عمل، نبود دردرهای چاپ و درگیری های

دست و پاگیر تعداد کلمات و تعداد صفحات سبب می شود بتوانی با فراغ بال و خیالی آسوده بر محتوای اصلی تمرکز کنی.

هر چند گسترش این بستر الکترونیک به معنای مرگ رسانه های چاپی نیست اما هزینه های بالای رسانه های مکتوب، بسیاری از آن ها را به این سمت سوق داده، حداقل تا زمانی که بتوانند با خیالی آسوده تر از پس هزینه های هنگفت اداره یک رسانه چاپی بر بیایند.

دنیای این روزهای ما در پرگار نیز عاقبت به سمتی رفت که علی رغم میل باطنی از نسخه چاپی و لذت ورق زدن مجله چشم پوشیدیم و مجوز پرگار را به الکترونیک تغییر دادیم. حالا تیم پرگار تلاش می کند فعالیت هایش را در بستر اینترنت و با تمرکز بر سایت پرگار ادامه دهد.

بدون شک این امر نه تنها به معنای تغییر در کیفیت پرگار نیست بلکه حال که برخی مشکلات دست و پاگیر رسانه مکتوب برایمان کمرنگ شده تلاشی مضاعف برای بالا بردن کیفیت مطالب تولیدی خواهیم داشت.

دغدغه تیم پرگار در مدیریت مجموعه و تحریریه کمک به حل مشکلات استان و رسیدن به جایی در خور نام شهر جهانی یزد است. گاهی گفتن از این مشکلات کمی تلخ و سخت است اما این سختی شبیه یک جراحی است که پس از آن از شر بیماری خلاص می شویم. ما در این راه تازه ای که قدم در آن گذاشته ایم دلسوزانه برای شهری که دوستش داریم، قلم می زنیم.

پرونده‌ای برای
اولین سالگرد درگذشت
دکتر اسلامی ندوشن
به یاد او که عاشق ایران بود

”

“



پرونده‌ای برای سالگرد درگذشت دکتر اسلامی ندوشن به یاد او که عاشق ایران بود

از دست دادن همیشه سخت است. از دست دادن آدم‌های عاشق سخت‌تر و از دست دادن عاشق ایران، بسیار سخت. دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن شاعر، منتقد، نویسنده، مترجم، حقوق‌دان و پژوهشگر و بیش و پیش از همه اینها عاشق ایران بود. اسلامی ندوشن از روستایی آرام و متین در شهر یزد سر برآورد و تا انتهای دنیا برای علم‌آموزی رفت. او را یکی از پرکارترین ادیبان و پژوهشگران ایرانی می‌دانند. کسی که بیش از ۷۰ تألیف و ترجمه و صدها مقاله به‌جای گذاشته است. اسلامی ندوشن در اغلب زمینه‌های ادبی، فکری، اجتماعی و فرهنگی آثار ماندگاری خلق کرده است. در حوزه شعر صاحب اثر است. در حوزه نثر هم از سفرنامه، داستان کوتاه و بلند گرفته تا نمایشنامه، متون ادبی، فرهنگی و اجتماعی، ایران‌شناسی آثار ارزشمندی به جا گذاشته است.

محمدعلی اسلامی ندوشن، بی‌شک شخصیتی چندبعدی دارند، ایشان حقوق‌دانی بزرگ، قاضی، شاعر، پژوهشگر، استاد دانشگاه، منتقد ادبی، مترجم و روشنفکر هستند. فردی که به معنای واقعی روشنفکری بزرگ در این سرزمین بوده‌اند.

دکتر اسلامی ندوشن ۵ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۱ وقتی نود و هفت‌ساله بود به علت کهولت سن در تورنتو کانادا درگذشت. حالا در نخستین سالگرد درگذشت او، جمعی از همکاران، همراهان و دوستداران او در یادداشت‌هایی جداگانه به بررسی ابعاد مختلف شخصیت او پرداخته‌اند. شخصیتی که هر چه بود همه در یک جمله با آن همسو هستند: «ایران و ایرانی یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های ندوشن در نوشته‌هایش است». آنچه در این شماره پرگار می‌خوانید با همراهی دکتر علی‌اکبر جعفری ندوشن و مرتضی جعفری ندوشن جمع‌آوری گردیده است. اگر چه زبان را یارای گفتن از مردی؛ مانند اسلامی ندوشن نیست؛ اما امید اینکه این چند صفحه در تاریخ برای یادآوری نام و یاد او باقی بماند. همانگونه که خود او گفته است:

«ما پیام‌آور قرن هستیم، نسلی هستیم که گذشته‌های دور در وجود ما به دوران جدید پیوند خورده است، سری به گذشته داشته‌ایم و سری به آینده. آنچه ما از اکنون دیدیم، گذشتگان ما ندیده بودند، و آنچه از گذشته دیدیم، کسانی که چندی بعد از ما آمده‌اند امکان دیدنش را نیافته‌اند. پس این گوینده هر که باشد و با هر درجه از اعتبار... به حرفهایش گوش دهیم.»

“

نگاهی به زندگی زنده‌یاد دکتر اسلامی ندوشن

همچون پزشکی بر بالین فرهنگ جامعه

مرتضی جعفری ندوشن

“از روزی که راه خود را شناخته و دست‌به‌قلم برده‌ام دو محور فکری یا به‌عبارت‌دیگر دو مخدوم برای خود انتخاب کرده‌ام که “فرهنگ” و “مردم ایران” باشد. سرنوشت این دو را به‌هم‌وابسته می‌دیدم، جدایی‌ناپذیر. بریده ماندن ایرانی از فرهنگ خودی، آثاری شوم در پی می‌داشت؛ زیرا حس جهت‌یابی را در این دنیای آشفته از آن‌ها می‌گرفت و اما مردم، پشت‌کردن به آنان که صاحبخانه اصلی بودند، کشور را به یک برهوت انسانی تبدیل می‌کرد، بدان گونه که زندگی را در آن از هرگونه معنی تهی سازد.”

این عبارات، چکیدهٔ تجارب بزرگ‌مردی است که در شهریور ۱۳۰۴ در «ندوشن»، دیاری در حاشیه کویر مرکزی ایران زاده شد. او این را خوش‌اقبالی خود می‌دانست که در سال‌های اول عمر خود را در یک خانواده میانه‌حال و بی‌آزار در طبیعت بکر و دست‌نخورده ده بگذراند و مقداری ذخیره زندگی سالم بیندوزد، سال‌های اقامت در ده استخوان‌بندی جسم و روح او را شکل داد و به او کمک نمود تا بعدها ایران را از مویرگ‌هایش بشناسد و با ایران اصیل روستایی آشنا بشود. او در کودکی، در آغوش

کتاب‌ها و در خیال‌پروری‌های خود هنگامی که آینده خود را مجسم می‌کند، الگوی انسان آرمانی‌اش نه امیر است و نه وزیر، آرزویش این است که کتابی بنویسد که «سرآمد کتاب‌ها» باشد و جواب سؤال‌های انسانی در آن یافت شود.

اسلامی ندوشن در ده‌سالگی، پدر خود را به دلیل بیماری از دست داد و خیلی زود ناگزیر شد بر پای خود بایستد. آنچه از اثر ماندگار «روزها» (زندگی‌نامه خودنوشت اسلامی ندوشن) بر می‌آید، در این دوران اهمیت نقش مادر وی (بی‌بی خاور) در تربیت و زمینه‌سازی رشد او غیرقابل‌انکار است.

او تحصیلات ابتدایی را نخست در مدرسه «ناصرخسرو» ندوشن و سپس در مدرسه «خان» یزد پی گرفت. بعد از آن به دبستان «دینیاری» رفت و تا کلاس سوم متوسطه را در دبیرستان «ایرانشهر» یزد گذراند.

در همین دوران زندگی اسلامی ندوشن با نوعی خوداتکایی علمی و فرهنگی که مبتنی بر کتاب‌خوانی در حوزه‌های موردعلاقه او بوده و تا حدودی از تأثیر معلم و مدرسه برکنار مانده است، روبرو می‌شویم. این مشی خود بنیان آموزشی که در پی حسرت و جبران آموزش نادیدگی رسمی توسط آذر یزدی در کتاب‌فروشی یزد آغاز می‌شود و در اثر تشویق و هم‌صحبتی او، در اسلامی ندوشن که محصل دبیرستانی است، مؤثر می‌افتد و شوق کتاب‌خوانی و خودمختاری علمی را در او نیز برمی‌انگیزد. انس و الفت اسلامی ندوشن و مهدی آذر یزدی در سال‌های پایانی دهه بیست در کتاب‌فروشی یزد رقم می‌خورد و به تدریج به یکی از پایدارترین دوستی‌های بی‌غل‌وغش اهل قلم در طی بیش از نیم‌قرن پس از آن تبدیل می‌شود.

عزیمت به تهران

محمدعلی اسلامی ندوشن در سال ۱۳۲۳ به تهران عزیمت کرد؛ ابتدا بقیه دوره متوسطه را در دبیرستان البرز به پایان رساند و آنگاه برای ادامه تحصیل وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد. او در آغاز جوانی با آنکه بیشتر گرایش به ادبیات داشت، همراه با دوستان نزدیک خود به‌جانب حقوق کشانده می‌شود که آن زمان (۱۳۲۵) تحصیل حقوق از لحاظ اجتماعی زنده‌تر بود. سال‌های خوش و پر جوش‌و‌خروش و گردش و بحث و بزم دانشکده حقوق به انتشار مقاله و شعر و گاهی ترجمه‌هایی دست

می‌زند و با بعضی از برجستگان ادب زمان آشنا می‌شود، از جمله نیما و هدایت. او پس از طی دوران ناخوشایند خدمت در دادگستری، کار قضایی را باروحیه خود سازگار نمی‌دید و از آنجاکه دل در گرو ادامه تحصیل در خارج داشت در دهه سوم زندگی‌اش، به اروپا عزیمت نمود؛ ولی این ظاهر قضیه بود و در این سال‌ها وقت کمتری روی درس رسمی‌اش که حقوق بود، می‌گذاشت و بیشتر وقتش به آموختن زبان فرانسه و خواندن کتاب و مجله و ادبیات و چیزهایی گشت که با ذوقش سازگار بود: تئاتر و سینما، کنسرت، موزه، سخنرانی‌ها و بعضی درس‌های سوربن در زمینه هنر و ادب.

آموختن زبان فرانسه به او کمک کرد که با منطق و تحلیل آشنا بشود، به ارزش و قدرت نثر پی ببرد و نظم فکری پیدا کند. کوشش او در این سال‌ها این است که بخواند و یاد بگیرد و افق دید خود را گسترش بدهد. به این دلیل در این دوران به جز چند داستان کوتاه و چند قطعه شعر و پایان‌نامه دکتری‌اش، چیز دیگری ننوشت.

او در این ۵ سال در فرانسه و انگلستان به تحصیل و کسب دانش پرداخت و سرانجام با دفاع از پایان‌نامه خود با عنوان «کشور هند و کامنولث» به دریافت درجه دکتری حقوق بین‌الملل، از دانشکده حقوق دانشگاه سوربن فرانسه توفیق یافت.

محمدعلی اسلامی ندوشن در سال ۱۳۳۴ به ایران بازگشت و چند سالی در سمت قاضی دادگستری مشغول به خدمت شد. وی پس از ترک خدمت در دادگستری، به تدریس حقوق و ادبیات در برخی دانشگاه‌ها و آموزشگاه‌های عالی از جمله: دانشگاه ملی، مدرسه عالی ادبیات، مدرسه عالی بازرگانی و مؤسسه علوم بانکی پرداخت.

دکتر اسلامی در دهه ۴۰ با دکتر شیرین بیانی استاد تاریخ دانشگاه تهران ازدواج کرد، هر دو از خانواده‌هایی اصیل برخاسته بودند و نگاهشان به هستی و زندگی و فرهنگ بسیار به هم نزدیک بود. داشتن همسری فرهیخته و فرهنگ‌مدار مانند دکتر بیانی در نوع موفقیتش در عرصه ادبیات و نویسندگی تأثیر بسیاری داشته است؛ چرا که با روح بزرگ خود در پرورش فکری و جسمی او کوشیده و فضایی امن برای رشحات قلم ماندگار ایشان فراهم کرده است؛ لذا در شکل‌گیری کارنامه پربار اسلامی ندوشن همدلی و همفکری همسرش را نباید نادیده گرفت.

آغاز همکاری با دانشگاه تهران

اسلامی ندوشن در سال ۱۳۴۸ به دعوت پروفسور فضل‌الله رضا (رئیس وقت دانشگاه تهران) به همکاری با دانشگاه تهران دعوت شد و بر اساس تألیفاتی که در زمینه ادبیات انتشار داده بود، جزو هیئت‌علمی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران قرار گرفت و تدریس دروس «نقد ادبی و سخن‌سنجی»، «ادبیات تطبیقی»، «فردوسی و شاهنامه»، «شاهکارهای ادبیات جهان» را در دانشکده ادبیات، و تدریس «تاریخ تمدن و فرهنگ ایران» را در دانشکده حقوق برعهده گرفت و تا سال ۱۳۵۹ که به انتخاب خود از دانشگاه تهران بازنشسته شد، بدین مهم اشتغال داشت.

محمدعلی اسلامی ندوشن، در شمار شاعران توانا و نویسندگان چندوجهی برجسته ایرانی است که مانند پدري نگران با اصرار بر مداومت تاریخی ایران و تزریق امید به نسل جوان، هیچگاه ایران را از یاد نبرد. وی به‌رغم توانایی‌های شعری‌اش، از زبان شعر کمتر استفاده کرده و بیشتر به تألیف آثار انتقادی و تحلیلی پرداخته است؛ اما آنچه از سروده‌های وی چاپ شده و در دسترس قرار گرفته است، نمودار ذوق سرشار و قریحه تابناک او در شاعری است. وی که بیشتر اوقات خود را صرف در تحقیق آثار علمی و ادبی ایران و ترجمه آثار نویسندگان جهان کرده بود، مقالات متعددی از او در مجلات «پیام نو»، «مجله سخن»، «یغما»، «راهنمای کتاب» و «نگین» و «اطلاعات» چاپ شده است.

محمدعلی اسلامی ندوشن در اوایل دهه هفتاد، به همراه بزرگانی چون احمد آرام؛ عبدالحسین زرین‌کوب، غلامحسین امیرخانی، محمدرضا شجریان، فریدون مشیری و... در پی تأسیس یک نهاد فرهنگی به نام ایران سرای فردوسی برآمد، این مؤسسه در صدد بود علاوه بر ایجاد تأسیسات فرهنگی نظیر کتابخانه و موزه و تالار سخنرانی و نور و آوا در آرامگاه فردوسی، آنجا را کانون گردشگری فرهنگی ایران سازد. جامعه علمی و فرهنگی داخل کشور بدان استقبال نشان داد و حامیان مؤثری نیز از میان شخصیت‌های علمی داخل و خارج کشور یافت.

تولد "هستی"

پرفسور حسین صادقی و فضل‌الله رضا و... نمایندگی آن را در خارج کشور پذیرفتند و

درحالی که انتظار می‌رفت با آن اعتبار علمی و سرمایه اجتماعی مؤسسان، خیلی زود به برگ و بار بنشینند؛ اما عدم حمایت‌های لازم متولیان فرهنگی و فقدان ساختار اداری - اجرایی کارایی که بتواند عملیات اجرایی آن را پیش ببرد موجب شد تا از آن طرح بزرگ صرفاً، مجله‌ای فاخری متولد شود که نام «هستی» بر خود داشت و مقرر بود سخنگوی علمی ایرانسرا باشد. این کیمیای هستی کم‌کم به فصلنامه وزینی در زمینه تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران بدل شد. با انتشار آن، اسلامی ندوشن که خود نویسنده‌ای را با مقاله‌نویسی در مجلات سخن و یغما آغاز کرده بود، این بار مدیرمسئول مجله‌ای شد که اعضای تحریریه‌اش زرین کوب و شفیعی کدکنی و فتح‌الله مجتبابی و... بودند که نه‌تنها خودشان مقالات بالارزشی در این مجله منتشر می‌کردند؛ بلکه با پذیرش مقالات برخی نویسندگان خوش‌قریحه‌ای که فارغ از انگیزه‌های مزد و شهرت و ارتقا و... با مجله همکاری داشتند؛ «هستی» راکم کم به سرچشمه فیاضی از فکر و فرهنگ بدل ساختند. این مجله در آغاز دهه هفتاد با محتوای غنی، قطور و پرتیراژ منتشر می‌شد؛ اما چند سالی دچار فترت شد و در سال‌های آخر این دهه پرنوسان که نشر خود را از سر گرفت و تا نیمه دهه هشتاد ادامه حیات یافت، آن شکوه سال‌های نخستین را بازیافت؛ اما روی هم‌رفته ده سالی که حیات داشت، توانست رابطه گرمی میان خود و خوانندگانش برقرار کند.

اسلامی ندوشن در مقالات متوالی که معمولاً بر صدر هر شماره مجله می‌نشست؛ جهان‌بینی و اخلاق عمومی ایرانیان را به مطالعه می‌گرفت. از موانع و آفات فرهنگ عمومی، سخن به میان می‌آورد. او اعتقاد داشت آراء و افکار تک‌تک افراد، سرنوشت جامعه را رقم می‌زند و از این‌رو بر پایه شواهد عینی و وقایع روز، چالش‌های فرهنگ عمومی را برمی‌شمرد؛ از افت اخلاق و اعتماد شهروندان تا افزایش جرائم و جنایات مورد بررسی قرار می‌داد و سپس در کمال چیرگی و مهارت از خوان حکمت‌آمیز گنجینه‌های فرهنگی و ادبی منظوم و منثور این سرزمین، عبارهای انسانی واقع‌بینانه‌ای استخراج می‌کرد که بتواند به اصلاح فرهنگ عمومی بینجامد. به طور مثال، سلسله مقالاتی از اسلامی ندوشن با عنوان «همه راه‌ها بسته است، مگر یک راه؛ تغییر از پایه» طی چند شماره مجله منتشر شد.

اصلاح رفتار ایرانیان؛ راه حل توسعه یافتگی پایدار

اسلامی ندوشن در پی جویی عقب ماندگی و ناکامی های جامعه ایران، پاره ای موانع پایه ای در اخلاق و رفتار ایرانیان را بر شمرده بود و اصلاح دیدگاه و رفتار فرد فرد ایرانیان را راه حل توسعه یافتگی پایدار این سرزمین می دانست. وی نخست تصریح کرده بود: «قصده این نیست که ایرانی را سرزنش کنیم یا او را قصور کار بشناسیم. عوارضی است که بر اثر عوامل طبیعی و جغرافیایی ریشه دار و مصائب تاریخی وارد شده و او با همه دست و پا زدن ها نتوانسته تحت تأثیر قرار نگیرد... زمانی نابخشودنی خواهد بود که دست روی دست بگذارد و درصدد علاج خود بر نیاید.» بدین ترتیب وی بر پاره ای از عوارض مخرب فرهنگ عمومی انگشت نهاده بود که اصلاح افکار و رفتار شهروندان ایران را طلب می کرد؛ در نظر او؛ نخستین ایراد ایرانیان عدم موازنه در نحوه تفکر بود که موجب غلبه تفکر اشراقی، تخیل و احساس بر استدلال و منطق می گشت. دومین آسیب فکری ایرانیان در نظر اسلامی ندوشن؛ فرد اندیشی بود که متأثر از همان نگاه شاعرانه و اشراق گونه ایرانی، موجب می شود تا هر کس فارغ از اصول و ضوابط مورد اجماع، بر حسب ندای درونی و دریافت های شخصی، پدیده های گوناگون را درک و داوری کند. «غلو، تملق، سبک گرفتن معنی» که باعث می شود تا مردم اعتماد خود را از همدیگر از دست بدهند. از جبر گرایی ایرانیان نیز شکوه کرده و گفته بود؛ تقدیر با عناوین سپهر و آسمان و گردون و چرخ و فلک و ستاره، چون ابر نازایی بر فراز سر مردم معلق گشته است و سپس رفته بود سراغ ویژگی مخرب دیگری که بیشتر مورد توجه ما قرار گرفته بود؛ «دو چهرگی» قوم ایرانی که علاوه بر کشمکشی که درون آدمی برپا می کند و آرامش او را می ستاند، وقت و انرژی فراوانی هم در جامعه بر سر کارهای صوری و غیر اصولی تلف می کند. چالش های تعلیم و تربیت و مشکلات جوانان نیز در این سلسله مباحث از نظر دور نمانده بود.

با پایان گرفتن این مقالات آسیب شناسانه، رویه مجله در پرداختن به فرهنگ عمومی همواره برقرار بود و موضوعات گوناگونی از فرهنگ عمومی بر صدر مجله می نشست که حکایت از دل مشغولی های جدی اسلامی ندوشن در آن سال ها داشت. او که گویا چون پزشکی بر بالین فرهنگ جامعه نشسته بود. در هر شماره مجله به واکاوی آلام

فرهنگی و اجتماعی می‌پرداخت و از خود سیمای حکیم فرهنگ‌مداری بر جای می‌نهاد که درمان بسیاری از ناهمواری‌های اجتماعی را در اصلاح فرهنگ می‌جوید.

آثار زنده‌یاد دکتر اسلامی ندوشن

دکتر اسلامی ندوشن از جمله پرکارترین ادبا و محققان معاصر ایران بود و علاوه بر تألیف کتاب به ترجمه آثار غیرایرانی به زبان فارسی از جمله آثاری درباره ادبیات و فرهنگ ایران پرداخته است. از وی بیش از ۷۰ اثر تألیف و ترجمه و صدها مقاله باقی مانده است که سرشار از مفاهیم متعالی فرهنگ و ادبیات ایران است.

برخی از کتاب‌های محمدعلی اسلامی ندوشن عبارت‌اند از:

ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ، چهار سخنگوی وجدان ایران، تأمل در حافظ، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، داستان داستان‌ها، سرو سایه‌فکن، ایران و جهان از نگاه شاهنامه، نامه نامور، ایران را از یاد نبریم، به دنبال سایه همای، ذکر مناقب حقوق بشر در جهان سوم، سخن‌ها را بشنویم، ایران و تنهائی‌اش، ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟، مرزهای ناپیدا، شور زندگی (وان گوگ)، روزها (سرگذشت - در چهار جلد)، باغ سبز عشق، ابر زمانه و ابر زلف، افسانه افسون، دیدن دگر آموز، شنیدن دگر آموز، جام جهان‌بین و آواها و ایماها

سرانجام دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در پنجم اردیبهشت ۱۴۰۱ در سن ۹۷ سالگی دار فانی را وداع گفت و تا زمانی که شرایط انتقال به ایران مهیا شود، پیکرش موقتاً در تورنتوی کانادا به خاک سپرده شد.

“

اسلامی ندوشن عشق مجسم به ایران بود

دکتر اصغر دادبه

رفتی و آن چنان به خیال من اندری

گویی که در برابر چشمم مصوری

فکرم به منتهای جمالت نمی‌رسد

که از هر چه در خیال من آید نکوتری

روزهای بعد از درگذشت ایشان من چند سخنرانی کردم. پرسیده بودند از من که ایشان چه کرده و چرا مهم است؟ که پاسخ این پرسش را نوشتم و چاپ شد. ایشان از ایران سخن گفته است، از عشق سخن گفته است، سیری در عشق کرده است تا عشق به میهن که به تجربه دریافته است که سرچشمه اینجاست. حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر / به سر نکوفته باشد در سرایی را.

اسلامی ندوشن دریافته بود که سرچشمه اینجاست و اگر مام میهن نباشد بقیه حرف‌ها بی‌معناست. این ظرفی است که جمله مظلوف‌های ما یعنی ارزش‌های ملی و ارزش‌های دینی در این ظرف معنا پیدا می‌کند. اگر مظلوف بدون ظرف یافتید به من هم بنمایانید و از سیر عشق او را که از کوبیدن در سرای معشوق که باید از آنجا

آغاز شود، تا خیال معشوق تا عشق به میهن تا این که یک عمر از عشق سخن گفتن چه معنایی دارد، در خصوص همه اینها سخن گفتم.

می‌خواهم به پرهیز از افراط و تفریط، یک مسئله به ظاهر ساده ولی بسیار مهم اشاره کنم که ایشان در جای جای آثار خود از آن سخن گفته است. توسعه به اعتدال، گفتن ساده است و عمل کردن دشوار.

با دو نقل از قرآن کریم و ژان پل سارتر این گفته را روشن می‌سازم. قرآن می‌فرماید: فَأَمَّا مَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ، اما هر کس اعمال وزن شده‌اش سنگین و بارزش است؛ خدا معدل می‌گیرد، اگر نیکی‌ها بر بدی‌ها بچربد، فرد در رضوان جای می‌گیرد و اگر وزنه دیگری سنگین‌تر باشد در جهنم، یعنی معدل گیری.

ژان پل سارتر سخنی معروف دارد، می‌گوید تا کسی درنگ‌زد، نمی‌توانیم بگوییم او چه شخصی بوده است. از هر زاویه‌ای نگاه کنیم؛ یعنی معدل گیری، ما معمولاً چنین نمی‌کنیم و معمولاً بر اساس یک مورد جزئی داوری کلی می‌کنیم. با یک سخن کسی به عرش علیین می‌رود و با یک سخن دیگر فرومی‌افتد.

در همین روزهایی که گذشت، حرف‌هایی خواندیم که نمونه بارز صدور حکم کلی در یک مورد جزئی بدون تحقیق بود. از جمله با کمال تأسف سخن این بود؛ «چنان که ما آثار ایشان را خواندیم و چنان که توصیه کرده بودند، در ایران باید زندگی کرد، در ایران باید ماند، در ایران باید مُرد و اکنون می‌بینیم که ایشان در کانادا زندگی می‌کرده است.»

آنچه که در این فیلم‌ها دیدیم، حضور ایشان تا سال ۹۵ در ایران را نشان می‌داد. استاد هر سال یا دو سال یکبار برای سخنرانی به کانادا می‌رفت و با فرزندانش هم دیدار می‌کرد. استاد عزیز ما در سن ۹۴ سالگی که به آنجا رفت، طبیب اجازه پرواز و برگشت به ایشان نداد و استاد در آنجا ماند تا از دنیا رفت. این یک نمونه است از چیزهای دیگر. ما باید نگاه کنیم و معدل بگیریم.

اسلامی ندوشن عشق مجسم به ایران بود. به ایرانی که خودش بارها بر اساس پرهیز از افراط و تفریط توضیح داده است که هرگاه می‌گویم ایران منظورم یک‌تکه خاک نیست، به تعبیر او با یادگارهایی که در این خاک هست؛ یعنی فرهنگ، اگر این پیوند نباشد،

خاک معنا ندارد. ما با لفظ که بازی نمی‌کنیم، یک پیوندی هست. او بارها نشان داده است که ما آن‌سوی تاریخ چگونه بودیم و این‌سوی تاریخ چگونه‌ایم. اگر در لحظاتی از خودش غافل شده از ایران غافل نشده است.

وقتی که می‌گفت بپرهیزیم از افراط و تفریط، یعنی نگاه به میهن هم باید با اعتدال باشد. ایشان معتقد بود ایران مثل معشوق‌های غزل فارسی است که هم فریبنده است و هم آزاردهنده. آزاردهنده یعنی چه، یعنی کاستی‌هایی وجود دارد که این کاستی‌ها باز از کوتاهی ماست.

ما تا قرن چهارم بسیار درخشان پیش رفتیم چه در نبردهای نظامی و چه در نبردهای فرهنگی. در قرن چهارم چون آن‌گونه می‌اندیشیدیم ابن‌سیناها و ابوریحان‌ها داشتیم. فکر فلسفی و فکر کلامی در کنار هم حرکت می‌کرد و پیشرفت فکری و علمی دقیق و درست بود؛ اما متأسفانه از قرن پنجم کلام بر فلسفه چیره شد. تکرار و تکرار و تأکید و تأکید. متأسفانه از حمله مغول و فترتی که پیش آمد ما هنوز گرفتار آن خرد دربندیم. آن پرورش و آن تعلیم است که می‌تواند جوانان ما را آزاداندیش بار بیاورد.

من با دو جمله از مرحوم اقبال لاهوری سخن را به سر می‌برم، اقبال می‌گوید اگر از من بپرسید بزرگ‌ترین توفیق عرب‌ها چه بود، بلاد رنگ پاسخ می‌دهم فتح ایران و می‌افزایم، عرب‌ها با فتح ایران همان اندازه کامیاب شدند که رومیان با فتح یونان. تمدن اسلامی به کودکی ماند که صلابت را از پدر سامی و لطافت را از مادر آریایی گرفته است. اگر این اتفاق نمی‌افتاد تمدن اسلامی ناقص می‌شد. آن گلچینی که استاد اسلامی از آن سخن می‌گوید که این فرهنگ و تمدن را ساخت، علامه اقبال این‌گونه بیان می‌کند. تأکید و تأکید استاد از افراط و تفریط این است. باید صاحبان فرهنگ و فرهنگ همسان به پیش بروند. به امید این که برسیم به اعتدالی که ایشان از آن سخن می‌گوید.



اسلامی ندوشن؛ اخلاق‌گرای ممتاز ایران

مصطفی ملکیان

نخستین نوشته‌ای که من از دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن خواندم، کتاب «ایران را از یاد نبریم» بود. در آن چاپ که شاید هم چاپ اول بود، به‌هرحال به همراهی کتاب «به دنبال سایه همای» چاپ شده بود. من هم به لحاظ زیبایی‌شناسی نثر، یعنی به لحاظ رسایی و شیوایی متن و هم به لحاظ محتوا که از انسان‌دوستی و وطن‌دوستی موج می‌زد، خیلی تحت‌تأثیر این کتاب قرار گرفتم و واقعاً با نخستین کتاب شیفته دکتر اسلامی ندوشن شدم و بعدها هم در تمام طول سال‌های آینده پیگیر نوشته‌ها و ترجمه‌های دکتر اسلامی ندوشن بودم.

به نظرم می‌رسد که اگر آن کتاب را ندیده بودم چه‌بسا تا سال‌ها پیگیر نوشته‌های دکتر اسلامی ندوشن نمی‌شدم و از این بابت خیلی خوشحالم که این کتاب را دیدم و خواندم. به نظرم چیزی که در آن کتاب بود در همه آثار بعدی ایشان استمرار پیدا کرده، هم به لحاظ صورت (form) یعنی از جنبه زیبایی‌شناختی و هم به لحاظ محتوا (Content) و به لحاظ مطالبی که القا می‌کرد و پیامی که می‌رساند.

نخستین ویژگی بارز روشنفکری دکتر اسلامی ندوشن ویژگی‌ای است که من از

آن تعبیر می‌کنم به اخلاق‌گرایی. دو روشنفکر از صدر مشروطه تا الان به جهت اخلاق‌گرایی ممتاز هستند، یعنی به این جهت که بیشترین دغدغه روشنفکری خود را به اخلاقی‌تر کردن مخاطبان خودشان و توجه دادن مخاطبان خودشان به اهمیت و ضرورت اخلاقی زیستن معطوف کرده‌اند، حتی برای اصلاح امور اجتماعی.

یکی، روانشاد دکتر مصطفی رحیمی و یکی، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن. این اخلاق‌گرایی را من در هیچ روشنفکر ایرانی دیگری به این درجه از شاخصیت و بارزیت ندیده‌ام. ویژگی دومی که در روشنفکری دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن هست، واقع‌گرایی است، نه به معنای نفی آرمان‌جویی و آرمان‌خواهی و آرمان‌طلبی، بلکه به معنای نفی خیال‌پردازی‌ها و رؤیاپروری‌هایی که بسیاری از روشنفکران چه در ایران و چه در خارج از ایران احياناً دچار آن شده‌اند.

یعنی چیزی را از انسان خواستند که فوق طاق‌ت انسان است، انتظار و توقعی از انسان‌ها داشتند که این انتظار و توقع، رؤیاپرورانه و خیال‌پردازانه است، وگرنه اخلاق‌گرایی خودش آرمان‌جویی و آرمان‌طلبی و آرمان‌خواهی است.

اما اخلاق‌گرایی که همراه با واقع‌نگری باشد نه واقع‌گریزی، معنای آن این است که در عین حال که همه را دعوت به اخلاقی بودن می‌کنیم، پتانسیل و توان اخلاقی شدن انسان‌ها را هم در نظر بگیریم. تکلیف اخلاقی برایشان بار نکنیم و تحمیل نکنیم که در توانشان نیست که آن تکلیف را به اجرا در بیاورند.

اما ویژگی سوم روشنفکری ایشان که من بیشتر دلم می‌خواهد از آن تعبیر کنم به وطن‌دوستی و نمی‌خواهم از آن تعبیر کنم به ناسیونالیسم، و ناسیونالیسم ایرانی، تأکید بر فرهنگ و تمدن ایرانی برای برگرفتن نقاط قوت این فرهنگ و تمدن است. به تعبیر دیگری، به یاد آوردن میراث گذشته برای کسانی که در معرض این هستند که این میراث را فراموش کنند. البته وقتی شما میراث گذشته فرهنگ و تمدن‌تان را به دیگران گوشزد می‌کنید ممکن است بر مؤلفه‌ها و عناصر مختلف آن فرهنگ و تمدن تأکید کنید، باز در اینجا هم دکتر اسلامی ندوشن بیشتر بر مؤلفه اخلاق و ادب در فرهنگ و تمدن ما تأکید می‌کند.

می‌شود تأکید کرد بر معماری یک فرهنگ و تمدن و به طور کلی‌تر بر هنر یک فرهنگ

و تمدن؛ می‌شود بر فناوری یک فرهنگ و تمدن تأکید کرد؛ می‌شود بر علومی که در آن فرهنگ و تمدن پدید آمده‌اند، یا بالیده‌اند یا به اوج رسیده‌اند تأکید کرد و البته بر چیزهای دیگری در یک فرهنگ و تمدن تأکید کرد. اما دکتر اسلامی ندوشن وقتی تأکید بر فرهنگ و تمدن گذشته ما ایرانیان و میراث‌فرهنگی ما می‌کند، بیشتر بر اخلاق برآمده از فرهنگ و تمدن ایرانی تأکید می‌کند و از این جهت وطن‌دوستی دکتر اسلامی ندوشن نیز هم راستا است با اخلاق‌گرایی او. وقتی که مثلاً آثار کسانی مثل فردوسی یا حافظ یا سعدی یا مولانا را مورد بررسی قرار می‌دهد و خوانندگان را تشویق می‌کند که به آثار این بزرگان رجوع کنند باز جنبه اخلاقی‌ای که در آثار این بزرگان هست مورد تأکید اوست؛ بنابراین به صورت خلاصه می‌توانم بگویم که من سه ویژگی در روشنفکری دکتر اسلامی ندوشن می‌بینم؛ اخلاق‌گرایی، واقع‌نگری و وطن‌دوستی و گمان نمی‌کنم این سه مؤلفه در آثار منتشر شده ایشان با هم ناسازگاری پیدا کرده باشند. البته ویژگی‌های دیگری هم در روشنفکری دکتر اسلامی ندوشن هست؛ اما آنچه چشمگیر و بارز است همین سه مؤلفه‌ای است که خدمتتان عرض کردم.

“

محمدعلی اسلامی ندوشن فرهنگ‌شناس تمام‌عیار

نعمت‌الله فاضلی

اسلامی ندوشن از فرهنگ‌شناسان بزرگ ایران بود؛ و در آغاز سده پانزدهم از میان ما رفت. حقوق‌دان، شاعر، داستان‌نویس، سفرنامه‌نویس، مقاله‌نویس، ادیب، مترجم، استاد دانشگاه و محقق برجسته و نامدار بود. در پژوهش و آفرینش ادبی مقام و منزلت ممتاز داشت. «سلطان نثر» معاصر و هم‌تراز غلامحسین یوسفی، پرویز ناتل خانلری و عبدالحسین زرین‌کوب بود؛ و گاه او را با سعدی شبیه کرده‌اند. تردیدی نیست که سعدی‌وار سهل و ممتنع می‌نوشت.

نود و هفت سال از سده چهاردهم را زیست؛ سده‌ای که به باور او «جنبان‌ترین و پرمعناترین دوران‌های این سرزمین» بود و «برخورد با تمدن جدید روال چندهزارساله‌اش (ایران) را در معرض دگرگونی قرار داده و چاره‌جویی‌های تازه‌ای را الزام‌آور می‌کرده» (اسلامی ندوشن ۱۳۷۶: ۶). این دگرگونی را عمیق درک کرده بود؛ و باور داشت از آن گریزی نیست؛ اما می‌دانست و یقین داشت که شرط خوشبختی ایران گفتگوی خلاق میان گذشته و حال است؛ و این گفتگو را زمانی ممکن می‌دانست که تعادلی برقرار باشد. از این رو «جستجوی تعادل و توافق میان گذشته و حال» (مرزهای

ناپیدا (۱۳۷۶: ۹) برنامه پژوهشی او شد.

آن قدر رمز و راز جهان و تاریخ را می‌شناخت که بداند این «تعادل» سخت به هم خورده و برقرار کردن آن نیز پویش، کوشش و جنبشی همگانی و مستمر و خلاق می‌خواهد. همین او را سخت بیمناک و مضطرب می‌ساخت. «هشدار روزگار» (۱۳۸۲) را داد و نگران بود «برخورد با تمدن جدید» موجب فراموشی ایران شود. محققانه نوشت و استدلال کرد که چرا «ایران را از یاد نبریم» (۱۳۴۰) و چرا ضروری است به «ایران و تنهائی‌اش» (۱۳۷۶) بیندیشیم.

با وجود بیم‌هایش، امید داشت؛ امیدی که از اندیشه‌ورزی عمیق و تحقیق گسترده در تاریخ و فرهنگ ایران برآمده بود و آن را صورت‌بندی نظری کرد: «نظریه فرهنگی» شد؛ و برای آن کوشش‌های بسیار و ستایش‌انگیز کرد. ساده و خلاصه‌اش را این‌طور می‌نویسد: «هر قوم کهن‌سالی - که ایران یکی از آنهاست - از آنجاکه مداومت تمدنی خود را نگاه‌داشته، رمزی در کارش است، و این یک جوهر حیاتی است... که در قعر عوامل و عناصر تاریخی ردّش را باید پیدا کرد... مجموعه استعداد و چاره‌گری‌هایی است که حیات ملی ملّتی را از فروافتادن باز می‌دارد... در نوشته‌هایم بر گرد این «جوهر حیاتی» تنیده‌ام (مرزهای ناپیدا ۱۳۷۶: ۷).

می‌دانست «ایران لوک پیر»ی است (۱۳۷۰) که گمشده‌اش تاریخ و فرهنگ است و «جوهره حیاتی» دارد که او را در پرفرازونشیب هزاران سال نگاه‌داشته و می‌تواند احیا شود. برای یافتن این گمشده و احیای این جوهر، تاریخ، زبان، ادبیات و فرهنگ ایران را سخت کوشانه، خلاقانه، مسئولانه، بی‌وقفه، خردمندانه، شجاعانه و نقادانه کوشید. این کوشش‌ها که بیش‌تر می‌شد، عشق و امید او به ایران و فرهنگ آن هم عمیق‌تر می‌شد. به‌ویژه برای زبان فارسی شأن ویژه‌ای قایل بود و باور داشت «قاطع‌ترین سلاحی که بتواند از مصالح عالی ایران و اعتبار جهانی او دفاع کند... زبان فارسی است» (مرزهای ناپیدا ۱۳۷۶: ۹). اما باور داشت که خطاست اگر تمام جوهر حیاتی ایران را در زبان او خلاصه کنیم. «مرزهای ناپیدا» را نوشت تا سرمایه‌های معنوی نجات‌بخش ایران را نشان دهد. اقتصاد را انکار نمی‌کرد و در بحث‌هایش شرح مفصل از بحران‌های فقر، نابرابری و چالش‌های اقتصادی می‌داد، اما باور داشت اگر ندای «چهار سخنگوی

وجدان ایران (فردوسی، مولوی، حافظ و سعدی)» (۱۳۸۲) را بشنویم و «ایران و جهان از نگاه شاهنامه» (۱۳۸۱) را درک کنیم، حال ایران خوب می‌شود. آن جوهر حیاتی را در این وجدان‌های سخنگو یافته بود. به ایران عشق می‌ورزید بی‌هیچ تردید. باری، به ایران عشق می‌ورزید؛ اما نه «وطن خواهی خام» که آن را «نشانه سبک‌مایگی ناهنجاری» (روزها ج ۳: ۱۳) می‌دانست؛ بلکه می‌کوشید «عیب‌ها و حُسن‌هایش را در کنار هم» ببیند، زیرا باور داشت «این مرزوبوم اگر در دوران‌هایی کانون مصائب بوده است، بزرگ هم بوده است، بهای نازنینی خود را پرداخته» (همان).

درباره ندوشن، اندیشه‌ها و نوشته‌هایش، کتاب‌ها و مقالات پرشمار نوشته‌اند. شارحان او لاقلاً تا این لحظه محققان ادبی و مورخان بوده‌اند؛ و شگفتا که علوم اجتماعی ایران او را ندیده و نمی‌بیند و ساکت است. وقتی دکتر سراج‌زاده (رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران) خواستند یادداشتی درباره اسلامی ندوشن بنویسم، برایم شوق‌انگیز بود، و به ذهن آمد انجمن جامعه‌شناسی ایران می‌خواهد سکوت را بشکنیم. علوم اجتماعی ایران به اندیشه اسلامی ندوشن نیازمند است؛ این نیاز ریشه در شیوه اندیشه‌ورزی اسلامی ندوشن دارد.

چیزی که او را در علوم اجتماعی ایران می‌گنجاند و می‌تواند حتی به او جایی ممتاز دهد، شیوه اندیشیدن اوست. اسلامی ندوشن جامعه‌شناس نبود؛ اما جامعه‌شناسانه می‌اندیشید. «جامعه‌شناسانه اندیشیدن» (Thinking sociologically) مفهومی است که زیگموند باومن (Bauman ۱۹۹۰) عنوان کتابش کرده و آن را شرح داده است. جامعه‌شناسانه اندیشیدن یعنی اندیشیدن به جامعه، به «شبکه‌های وابستگی» که انسان‌ها در آن عمل می‌کنند؛ اندیشیدن به خانواده، روابط میان انسان‌ها، محیط‌ها، فضاها، زبان، دین، هنرها، شهر، و ارزیابی و تحلیل پرسشی که زیمل صورت‌بندی کرد: «جامعه چگونه ممکن می‌شود؟». اسلامی ندوشن در این معنا، جامعه‌شناسانه می‌اندیشید. می‌گوید «طی این نیم‌قرن کسی بوده‌ام که بیش از هر کس دیگر، دو کلمه ایران و فرهنگ بر قلمش رفته است» (رهاورد دیدار ۱۳۸۴: ۸۸). تردیدی نیست که این «دو کلمه» جان کلام همه کلمات و کوشش‌های اوست.

اندیشمند فرارشته‌ای (transdisciplinary) بود؛ و می‌کوشید میان مفاهیم،

روش‌ها، نظریه‌ها و دستاوردهای رشته‌های گوناگون پُل بزند تا مسئله‌ای را صورت‌بندی، فهم و حل کند. مسئله، اندیشه‌اش را سامان و وحدت می‌بخشید. مسئله او ایران بود و فرهنگ آن؛ مسئله‌ای که علوم اجتماعی ایران‌گریز و گزیر از آن ندارد.

«فرهنگ و شبه فرهنگ» (۱۳۵۴) او با این پرسش آغاز می‌شود: «بودن یا نبودن فرهنگ؟». مسئله او این است: فرهنگ ایرانی در آستانه نابودی است. می‌خواهد از آن دفاع کند و مانع از مرگش شود. می‌داند «دفاع از فرهنگ ایران کار دشواری است» (همان ۳۹)؛ زیرا هم از بیرون (غرب سلطه‌جو) و هم در درون (بنیادگرای دینی) نفی می‌شود. این مسئولیت دشوار را می‌پذیرد و می‌داند لازم است منطقی و دقیق و قانع‌کننده دفاع کند. ادبیات، حقوق، تاریخ، بینش میان‌فرهنگی و شخصیت و منش معتدلش امکانات و قابلیت‌های لازم برای صورت‌بندی مسئله فرهنگ ایران و دفاع از این فرهنگ را به او داد.

محقق ادبی بود؛ و این او را یاری می‌داد مسئله فرهنگ ایران را در لایه‌های عمیق تاریخی یعنی زبان و ادبیات جستجو و صورت‌بندی کند. تسلط و اشراف او به منابع، زبان و زیبایی‌شناسی فرهنگ و ادبیات فارسی این امکان را به او می‌داد که برای به سخن درآوردن و زبان بخشیدن به مسئله فرهنگ در ایران معاصر از حداکثر توانایی‌ها و ظرفیت‌های زبان و ادبیات به‌ویژه نثر فارسی بهره‌برد.

به تاریخ فرهنگی ایران تسلط داشت؛ و این، بینش تاریخی عمیقی به او می‌داد؛ و به راحتی در بستر زمان، از دوره باستان تا امروز سیروسفر می‌کرد و متناسب با مسئله‌اش، فرایند تکوین و تحول موضوعات را شرح داده و از عهده بافتمندسازی تاریخی موضوعات برمی‌آمد.

علاوه بر متن‌های ادبی، او از تجربه زیسته هم برای صورت‌بندی مسئله فرهنگ و ایران، عمیق و دقیق بهره می‌برد. مشاهدات، گفتگوها، حضور مستمر و گرمش در حوزه عمومی ایران، و بینش میان‌فرهنگی‌اش به او امکان فهم واقعیت‌ها و رخداد‌های روز را می‌داد. کتاب‌ها و مقالاتش درباره جامعه و فرهنگ ایران و حتی سفرنامه‌ها و زندگینامه‌هایش، به شیوه برجسته و دقیق با همین مواد و مصالح تجربه زیسته و مشاهدات خلق شده‌اند.

بینش میان‌فرهنگی و چندفرهنگی داشت. شیوه زندگی تاریخی بازمانده دوهزارساله و دوره مادها را در زادگاهش روستای ندوشن تا شیوه‌های مدرن و پست‌مدرن تهران، پاریس و لندن را تجربه کرد. به زبان‌های فرانسه و انگلیسی تسلط داشت و این‌ها ذهن میان‌فرهنگی او را کامل کرد. این ذهن و آن دانش چندرشته‌ای و بینش تاریخی و ادبی، ندوشن را روشنفکری توانمند ساخت تا بتواند از مسأله‌شناسان بزرگ فرهنگ معاصر ایران باشد.

حقوق‌دان بود. حقوق به او آموخت منطقی، دقیق و قاعده‌مند بیندیشد. ادب‌شناسی‌ها به‌ویژه فردوسی پژوهی‌ها و حافظ‌پژوهی‌هایش؛ و نوشته‌هایش درباره جامعه و فرهنگ ایران معاصر، این را به‌وضوح نشان می‌دهد. همه‌جا استدلال و حجت‌آوری می‌کند؛ صفحه به صفحه می‌پرسد؛ پاسخ‌ها را ارزیابی می‌کند و همین‌طور پیش می‌رود.

دانش حقوق او را کمک کرد که «جدی» و «نقادانه» بیندیشد و درعین حال (به تعبیر خودش) بهانه‌ای هم دست «گزمه» (حکومت) ندهد. می‌گوید «هیچ‌وقت در زندگی با حکومت‌ها رابطه گرمی نداشته‌ام» (رهاورد دیدار ۱۳۸۴: ۹۱). همین‌طور است. به حکومت‌ها تن نداد، چه سلطنتی و چه دینی؛ پُست و مقامی نگرفت؛ حتی از دریافت جایزه‌های حکومتی و بزرگداشت‌های رسمی گریزان بود. اندیشمندی آزاد بود، آزادی را در نظر و عمل جدی می‌گرفت؛ در کتاب‌ها و مقالات متعدد به آزادی و ضرورت آن برای ایران پرداخت.

تأمل‌گر و تفسیرکننده بود. تحلیل‌گر فرهنگ بود؛ و مبالغه نیست اگر او را در زمره برجسته‌ترین پیش‌گامان «مکتب فرهنگ‌شناسی ایرانی» بدانیم؛ «فرهنگ‌شناس تمام‌عیار». ده‌ها کتاب و صدها مقاله نوشت؛ هر کدام جنبه‌ای از مکتب فرهنگ‌شناسی ایرانی اوست؛ حتی ترجمه‌هایش. آموزگار روزگار بود و درس‌هایش را نوشت و به یادگار گذاشت. نسل‌ها خواهند آمد و خواهند خواند. روزگاری نه‌چندان دور او را در زمره دانایان بزرگ دانسته و برای اندیشه، شهامت، آزادگی و استقلال او درود خواهند فرستاد. عشق او را به ایران، اصیل‌ترین عشقی که ملت ایران شایسته احترام می‌داند، در واژه به واژه، سطر به سطر و صفحه به صفحه آثارش موج می‌زند.

* منابع یادداشت در نسخه اینترنتی در دسترس است.

“

مدیون‌گریزی در میان دو اردیبهشت

دکتر یدالله جلالی پندری

استاد تمام زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

یکی از فواید فرهنگی دوران اصلاحات، اشتیاقی بود که در مردم برانگیخته شده بود تا به نکوداشت مفاخر شهر و دیار خود بپردازند به گونه‌ای که اگر به فهرست فعالیت‌های فرهنگی آن دوران نگرسته شود عبارت همایش برای نکوداشت بسیار به چشم می‌خورد. این اشتیاق در میان اهل فرهنگ یزد هم به وجود آمده بود و ابتدا قرار شد از استاد ایرج افشار درخواست شود تا با مراسم بزرگداشت خود موافقت کنند؛ اما ایشان با اشاره به برخی حواشی و ماجراهای جانبی، نصیحت‌وار گفته بود که به کارهای جدی‌تر بپردازید! با این ناکامی، اهل فرهنگ یزد به سراغ دکتر اسلامی ندوشن رفتند. ایشان گفته بود که موضوع نکوداشت و بزرگداشت لوث شده است و اجازه بدهید که این جریان‌ها فروکش کند تا بعد تصمیم بگیرم. اما دوران اصلاحات روبه‌پایان بود و این اطمینان وجود نداشت که در دوره بعد بتوان با شور و اشتیاقی که در این دوره وجود داشت، مراسمی برگزار کرد آن هم برای کسی چون دکتر اسلامی که چهره مغضوب همه دولت‌ها و حکومت‌ها بود.

باری، در اسفند ۱۳۸۳ آقای علی غیاثی ندوشن که هم‌ولایتی دکتر اسلامی بود و در

آن زمان مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی یزد هم بود اهل فرهنگ یزد را تا خانه دکتر اسلامی در تهران همراهی کرد برای مذاکره مجدد. دلایل گفته شد، پاسخ‌ها شنیده شد و نهایتاً دکتر اسلامی با این موضوع موافقت کرد که عنوان مراسم چیزی شبیه به دیدار دوستانه باشد نه همایش و بزرگداشت و نکوداشت و مشروط به آن که هیچ نهاد دولتی در این موضوع مداخله کند چون نمی‌خواهد اسیر سیاست‌مدیون‌سازی آن‌ها باشد. به این ترتیب اولین مشکل بزرگ ظاهر شد؛ چون مدیرکل ارشاد با ما بود. اما او با واقع‌بینی به درخواست دکتر اسلامی توجه کرد و قول داد که به عنوان یک دوستدار دکتر اسلامی در این مراسم حضور خواهد داشت نه به عنوان مدیرکل ارشاد یزد و دوایر تحت امر او نیز در این مراسم مداخله نخواهند کرد. ما دیدارکنندگان خوشحال از این موفقیت به یزد بازگشتیم و آقای مسرت برای این مراسم کمیته‌هایی را طراحی کرد و قرار شد که مراسم در یزد و ندوشن برگزار شود آن هم در ۳ روز یعنی چهار جلسه صبح و بعدازظهر و یک جلسه به صورت سفر به ندوشن. همه کسانی که در آن کمیته‌ها حضور داشتند از حضور مخاطب لازم برای این تعداد جلسه تردید داشتند؛ اما قرار شد که با امیدواری کارها صورت گیرد.

مراسم دیدار دوستانه با دکتر اسلامی در روزهای ۲۱ تا ۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۴ در یزد و ندوشن برگزار شد و به این مناسبت کتابی با عنوان رهاورد دیدار نیز انتشار یافت. حضور انبوه دوستداران دکتر اسلامی در جلسات صبح و عصر نشان داد که هنوز هم شوق‌ها کاملاً نخشکیده است هرچند در خشکاندن آن بی‌دریغ کوشش‌ها کرده‌اند، و برای نخستین بار دیده شد که دکتر اسلامی در برابر انبوه مشتاقان خود اشک می‌ریزد که گزارش دیدار او با مردم ندوشن در مقاله آقای دکتر جلالی ندوشن در روزنامه اعتماد درج شده و می‌تواند بار دیگر تجدید چاپ شود.

این مراسم در نوع خود بی‌نظیر بود؛ زیرا هیچ‌کدام از بزرگداشت‌هایی که برای مفاخر کشور برگزار شده بود به ۳ روز نرسیده بود آن هم با این جمعیتی که شگفت‌انگیز بود. باری، آنچه در اردیبهشت ۱۳۸۴ از دکتر اسلامی دیده شد پرهیز او از مدیون شدن بود و این خواسته او کاملاً تحقق یافت چون بر اوضاع مراسم نظارت داشت. اما در اردیبهشت ۱۴۰۱ او دیگر در میان ما نیست که از مدیون شدن پرهیز کند؛ اما

شگفتا که اوضاع روزگار گاه چنان مددِ رسانِ درگذشتگان می‌شود که خواسته‌های آنان، بی‌آنکه خود در میان باشند، تحقق می‌یابد، و این چنین‌ها شد که کالبد او، از ایران که آن همه به آن عشق می‌ورزید، دور ماند و در واقع از مدیون شدن دور ماند اما آزادی او کاملاً محفوظ ماند.

“

باران، نه رگبار

دکتر میلاد عظیمی

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

باران، نه رگبار! این نامی است که محمدعلی اسلامی ندوشن برای کتابی که فهرست توصیفی مجموعه آثارش بود، برگزیده است. اسمی که جهان بینی و منش و روش او را بازتاب می‌دهد. ایران با درگذشت محمدعلی اسلامی ندوشن، روشن فکری روشن بین را از دست داد. مردی خردمند، معتدل، دنیادیده، کتاب‌خوانده، مسئولیت‌شناس، فارغ از وسوسه آوازه‌گری و خودنمایی. سازنده، نه تخریب‌گر. مصلح، نه انقلابی. باران، نه رگبار! باران، نه تگرگ! باران، نه سیل!

آمیزه‌ای از فرهنگ ایران و غرب. با ریشه‌هایی در اعماق و شاخه‌هایی در آسمان‌های نو. حساس به آنچه در جامعه می‌گذرد و برکنار از سیاست‌بازی و سبک‌سری. هوشمند. اصیل. با اصول. ای دریغ...!

اسلامی ندوشن عمری دراز و بابرکت یافت. زندگی‌نامه و سفرنامه و نثر ادبی و نمایشنامه و ترجمه و جستار و مقاله و کتاب نوشت. آثارش رنگارنگ است. در تمام آثارش بر مدار ایران و فرهنگ و خرد و اعتدال بوده است. هر چه نوشته معلمی است برای نوشتن نثر درست و فصیح و بلیغ و زنده و زاینده و زیبا. نثر او فصلی روشن از کتاب نثر فارسی

در تاریخ درازدامن آن است.

با شاعری شروع کرد. دفتر شعر هم چاپ کرد. مورد توجه منتقدان هم بود. اما طبع کمال جو و عقلش مانع شد که به قول خودش شاعری متوسط بماند. شاعری را رها کرد و به نثر پرداخت. ذوق شاعرانه و طبع زیبایی‌شناس و زیبایی‌یاب با او ماند و به نوشته‌هایش گرمی و نمک داد. گیرم که می‌کوشید نقابی از وقار و خودداری بر آن بیفکند.

اسلامی ندوشن مردی ایران‌دوست بود بی‌آنکه دشمن اسلام و شوونیست باشد. بر خرد تأکید داشت بی‌آنکه جانب عشق را فروبگذارد. نقاد بود بی‌آنکه هوچی و نفرت‌پراکن باشد. دردمند بود بی‌آنکه ادا در بیاورد. گفت: گفتن نتوانیم نگفتن نتوانیم. سخن‌ها را می‌گفت ولو شنیده نشود. بسیار سخن‌های مهم گفت که شنیده نشد. آوای نجیب او در میان هیاهوها گم شد؛ اما او نومید و تلخ نشد. تا وقتی که توان نوشتن داشت، نوشت و گفت. بر مدار ایران و عقل و اعتدال و فرهنگ ماند و نوشت.

اسلامی ندوشن انسان را مبنا و محور توسعه می‌دانست. فرهنگ در نگاهش مهم‌ترین بود. ادبیات را جان فرهنگ می‌دانست. با فرهنگ غرب آشنا بود و از ادب جهان ترجمه‌ها کرده بود. سخت دلبسته به ادبیات فارسی بود. آثار فردوسی و سعدی و مولانا و حافظ و خیام را سخنگوی وجدان ایران و ملت ایران می‌دانست. چون اهل پرداختن به اصول و دریافتن لب لباب بود، بیشتر به آثار این بزرگان پرداخت. نوعی برخورد آزادوار با آثار بزرگ زبان فارسی داشت. تأویلی روزآمد. ناظر به پاسخ‌گفتن به پرسش‌های انسان ایرانی معاصر. اسلامی ندوشن پلی بود برای آشنایی عمومی‌تر با ادبیات فارسی بخصوص با شاهنامه و حافظ. در این زمینه اهل تأویل بود نه شرح و تفسیر. من شک ندارم که نیاز امروز فرهنگ ایران به امثال اسلامی ندوشن، کمتر از احتیاج به فی‌المثل علامه قزوینی نیست. اگر آبراهه‌ها نباشد آب از سدها به دشت‌ها و باغ‌ها نخواهد رسید.

آثار اسلامی ندوشن بسیار خوانده شده و به گمانم بیشتر هم خوانده خواهد شد. چون برای سرگشتگی ایران در آثارش پاسخ‌ها هست. هر جا که به خاک سپرده شود، خاک آن بقعه مبارک بوی عشق به ایران خواهد داد. اما... مردم دیده‌ صاحب‌نظران جای تو بود و مردم دیده‌ صاحب‌نظران جای تو باد!



فرا تر از عصر خویش

سخنرانی حجت‌الاسلام محمود دعایی

در مراسم یاد دکتر اسلامی ندوشن

در این جمع من یک استثنای منقطع هستم، نه اندیشمندم و نه اهل معرفت، فقط یک حُسن دارم و آن این است که به اندازه شعورم به خوبان علاقه‌مندم. من به بزرگانی که در این کشور نقش داشتند و تأثیرگذار بودند، عشق می‌ورزم.

از استاد اسلامی ندوشن چند خاطره دارم که نقلش خالی از لطف نیست. شخصیتی که ایشان داشتند و در ذهن ما نیز نقش بسته بود، حکایت از کسی است که بسیار فرا تر از عصر خودش و شخصیت‌های پیرامونی‌اش نقش و اثر داشت. مجیز هیچ‌کس را نگفت. او تنها شخصیت فرهیخته کشور بود که در قضیه شانتاژ و تبلیغات گسترده برای جشن‌های ۲۵۰۰ ساله سکوت کرد و هیچ اظهارنظری را از خود نشان نداد و رژیم گذشته را آزد که سرانجام عملش این شد که خود را در تنگنای انزوا قرار دهد.

در دوران انقلاب هم سعی کرد همیشه رفتاری را از خود نشان دهد که چنین برداشت نشود او به دنبال منفعت و بهره است. اما وقتی آقای خاتمی در انتخابات به پیروزی رسید، برای اولین بار مقاله‌ای در باب یک شخصیت سیاسی کشور نوشت و برای ما ارسال کرد، ما نیز آن را در روزنامه اطلاعات چاپ کردیم. در آن نامه، ندوشن هم

نصیحت کرد هم نیاز جامعه را به دولت انتقال داد. همین مسئله موجب شد که جبهه مخالف برنتابد و مقاله‌هایی تند بر ضد او در روزنامه‌هایشان به نگارش دریاورند. البته او بعدها جواب مخالفین خود را داد و ما نیز ردیه او را چاپ کردیم. از آن پس ارتباط ما با مرحوم اسلامی ندوشن قوت گرفت و در برنامه‌های ما نیز شرکت یافت.

در مراسم افتتاح ساختمان جدید روزنامه اطلاعات که مهمان ویژه آن برنامه رئیس جمهور وقت بود، با حضور و تفقد مرحوم ندوشن صورت گرفت. همچنین حضور ایشان در مراسم رونمایی یکی از آثار «پروفسور فضل‌الله رضا» که توسط ما انجام شد، یکی دیگر از همراهی‌های استاد ندوشن با روزنامه اطلاعات بود. در آن برنامه باشکوه، همسر استاد ندوشن سرکار خانم شیرین بیانی و مرحوم پاریزی نیز حضور داشتند. حقاً در آن بزم استاد اسلامی ندوشن فخر مجلس بودند، به شکلی که بعدها مرحوم پروفسور رضا به من گفتند اگر من می‌خواستم چنین برنامه‌ای بگیرم باید ماه‌ها تلاش و دوندگی می‌کردم.

فقدان استاد اسلامی ندوشن، فقدان سنگینی برای میهن ماست، اما افتخار می‌کنیم که در جامعه ما کسانی در این سطح بودند و حضور داشتند، ما نیز افتخار می‌کنیم که در نکوداشت چنین شخصیت‌هایی حضور داریم و راهشان را ادامه می‌دهیم.



وطن دوستی فرهنگی در اندیشه محمدعلی اسلامی ندوشن

دکتر سعید عطار

هرچند خود اسلامی ندوشن با کلمه ناسیونالیسم میانه خوبی ندارد، اما ناسیونالیسم فرهنگی نام دیگری است برای وطن دوستی فرهنگی کما اینکه خود گفته است: «مسئله ناسیونالیسم برایم مطرح نیست. مسئله دلبستگی به ایران از نظر من یعنی دلبستگی به گذشته و فرهنگ.»

ناسیونالیسم فرهنگی، نوعی از ناسیونالیسم است که در درجه اول به تجدید حیات یک ملت به عنوان تمدنی متمایز تأکید می‌کند، برای وطن دوستان (ناسیونالیست‌های) فرهنگی، فرهنگ واحد اصلی است و دولت، امری حاشیه‌ای. از همین روست که برای اسلامی ندوشن، ایران تمدنی است چنددهزارساله، ایستاده بر استوانه‌های فرهنگی چون فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ و کانون بقایش، چیزی نیست جز همین استوانه‌ها و در این نگاه، ایران یک کل یگانه تاریخی با روح خاص خود است.

قرن بیستم، قرن ناسیونالیسم‌های سیاسی و یکسان‌سازی‌های سیاسی بود؛ قرن چارچوب یکسان دادن به همه واحدهای قومی متنوع در درون مرزهای یک واحد سیاسی و چارچوب دادن، همیشه امری است از بالا به پائین برای شکل‌گیری یک

حاکمیت ملی که در آن تقریباً همه افراد، دارای فرهنگی به لحاظ سیاسی «مطلوب» باشند.

در چند دهه گذشت عده بسیاری متوجه شدند که نتیجه چنین نگاهی، تبعیض و طرد است، همان طور که در اوج چنین دیدگاهی، جنگ‌های جهانی رقم خوردند و چه انسان‌هایی که از دست نرفتند، با مشخص شدن پیامدهای هولناک یکسان‌سازی‌های ناسیونالیسم سیاسی، فضایی برای فهمیدن ارزش تنوع، ارج گذاشتن بر سنت‌ها و نگاه‌ها و زیست‌های متفاوت ایجاد شد. این بار چتر بزرگ‌تری ساخته شد به نام تمدن که می‌شد تنوع‌های درونش را حفظ کرد و این بار پذیرفته شد که هویت ملی را باید از پایین به بالا شکل داد؛ رسیدن به وحدت در عین پذیرش کثرت و ناسیونالیسم فرهنگی، زاده چنین فضایی بود.

شاید بتوان کمتر متن تخصصی پیدا کرد که ناسیونالیسم فرهنگی را شکلی از الگوهای مدرن بداند، احتمالاً به این دلیل که امر مدرن، امری است قراردادی و اتکا ناسیونالیسم فرهنگی به سنت‌های گذشته بی ایجاد امکان برای دگرگونی در آن گذشته، خصلتی گذشته‌گرا به آرای ناسیونالیست‌های فرهنگی می‌دهد، اسلامی ندوشن از این نظر متفاوت با شخصیت‌های شناخته شده در جریان وطن‌دوستی فرهنگی است.

بدون شک تاریخ جهان را بی نگاه به تاریخ ایران نمی‌توان نوشت، روزگاری بود که ایران، پهنه‌ای داشت به اندازه نیمی از سرزمین‌های شناخته شده در جهان؛ کشور هفتاد و دو ملت را اگر هم اغراق‌آمیز بدانیم، ایران بسان طبیعت متنوعش، سرزمین نژادها و اقوام متنوعی بوده است، گذشته‌گرایان با مویه کردن بر عصرهای سپری شده و خواستار بازگشت به آن اعصار هستند، اسلامی ندوشن، گذشته‌گرایی با نگاه به آینده است، در روزگار بی‌اعتنایی به ایران یا گریه کردن بر گذشته سپری شده یا ناامید بودن از آینده و خزیدن به کنج عزلت، او ایران‌دوستی آینده‌نگر و امیدوار است، یک نمونه در کتاب «ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟» می‌نویسد: «یک فرد نمی‌تواند از پیری به نوجوانی بازگردد، ولی یک ملت برایش ناممکن نیست، زیرا سرچشمه یک نیروی نو شونده در اوست که از طریق آثار ماندگار می‌تواند از نسلی به نسلی انتقال پیدا کند. باید آن قدر مایه حیاتی در یک ملت باشد که بتواند اکسیر نوشوندگی را در خود

بزایاند، نوشونگی، با اقتضای زمان هماهنگ شدن است.»

اتکای وطن‌دوستی فرهنگی اسلامی ندوشن به مردم، می‌تواند زمینه‌ای برای اهمیت‌دادن به توانمند ساختن مردم باشد، اگر انسان قدیمی، در تقدیرش اسیر بود، انسان مدرن، سوژه و فاعل است و مسیر رو به آینده این انسان می‌شود، دمیدن روحی مدرن در کالبدی سنتی؛ البته نه همه سنت‌ها، بلکه اتکا به استوانه‌هایی که با ایده‌های مدرن، سازگارند و در فرایند پائین به بالای ناسیونالیسم فرهنگی اسلامی ندوشن، نه خاک که مردم و استوانه‌های فرهنگی مهم هستند.

روشنفکران ایران، عمدتاً دولت‌محور بوده‌اند و تحول را پروژه‌های سیاسی و از بالا به پائین می‌دانستند، شاید به‌اندازه انگلستان یک‌دست کسانی پیدا می‌شدند که تحول را پروسه‌ای مردم‌محور، فرهنگی و از پایین‌به‌بالا بدانند و اسلامی ندوشن از آن دسته روشنفکران ایرانی است که اتکا به مردم و بازخوانی سنت‌های دیرپای آنها را یک استراتژی برای بازآفرینی ایران می‌داند و این یعنی گذشته‌گرایی با نگاه به جلو برای تحول یک ملت تاریخی.

کتب ایران دوستانه اسلامی ندوشن (از «روزها» تا «ایران را از یاد نبریم»، از «سرو سایه فکن» تا «یگانگی در چندگانگی») ابزارهایی هستند که با آن مردم می‌توانند با شناخت از خویشتن، بفهمند که در انبوه عقب‌ماندگی‌ها، ریسمان‌های محکمی دارند برای نوشدن، محتوای غیرسیاسی کتاب‌های اسلامی ندوشن، همانی است که وطن‌دوستی فرهنگی اقتضا می‌کند. او می‌کوشد بیشتر از کوشش در راه استقلال سیاسی (پروژه قرن بیستم ایران)، در هجوم فراموشی نام‌ها و یادها، در این هنگامه جهانی‌شدن و ظهور نسل اینترنت و زندگی‌های دیجیتالی شده، زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را حفظ کند، حفظ ایران در آینده، هرچند متکی به تداوم حاکمیت ملی واحدی است؛ اما بیش و پیش از آن، نیازمند توانمندی فرهنگی ایرانیان است.

ایران برای او، ققنوس است آن‌گونه که می‌گوید: «در افسانه ققنوس، می‌توان همانندی‌هایی با سرگذشت ایران دید. ایران نیز چون آن مرغ شگفتین بی‌همتا، بارها در آتش خود سوخته است و باز از خاکستر خویش زاییده شده. در این چند سال، همواره من آن احساس را داشته‌ام که ایران بار دیگر یکی از آن دوران‌های «زاییدگی

در مرگ» را می‌گذرانند و در میان درد می‌شکفد. «جدا از اینکه چنین خواهد شد یا نه، اسلامی ندوشن وطن‌دوستی فرهنگی و امیدوار است. هرچند بیش از ۵ دهه پیش عبارت‌های بالا را نوشته بود؛ اما یادداشت‌های اخیرش نیز گواهی است بر امیدوار بودنش، اسلامی ندوشن، روشنفکری است «گذشته‌نگر»، «آینده‌گرا» و «امیدوار»؛ سه‌گانه‌هایی کمیاب در نسل‌های ایران پس از مشروطه، او مردی برای تمام فصول ایران است.

“

پیمانهای که پُر شد

دکتر احمد رضا بهرام پور عمران

حقوق خوانده بود؛ اما ذهن و زبانش با ادبیات سرشته شده بود و سرشار از مطالعات فرهنگی بود. همچون چخوف که تناقض میان شغل پزشکی و هنر داستان نویسی اش را در عبارتی جاودانه کرده بود، او نیز می گفت حقوق عیال و ادبیات محبوب من است! و ادب دوستی اش را بیش از هر کسی مرهون خاله شوی ناکرده خویش می دانست؛ خاله ای که در خردسالی او را به ویژه با آثار سعدی، این «شیخ همیشه شاب»، آشنا کرده بود. جیمز جویس نیز میل بیمارگونه خویش به داستان و هنر را وامدار عمه قدیسه مانند خود می دانست؛ عمه ای که جویس را در خردسالی به تماشای تابلوی «روز قیامت» می بُرد.

استاد اسلامی مردی اروپا رفته و پاریس دیده و شرق و غرب گردیده بود، اما دلی داشت که همواره برای ایران می تپید. درک و دریافتم از مطالعه مستمر آثار استاد را اگر بخواهم در چند واژه خلاصه کنم، این کلیدواژه ها است: خردگرایی، مداراگری، فرهنگ مداری و اندیشیدن به سرنوشت ایران و ایرانی.

استاد اسلامی مرد «دیده‌ور»ی بود و هرگز فریب «افسانه و افسون» زمانه را نخورد. سال‌ها شعر سرود و داستان و نمایشنامه نوشت. یک‌عمر ادبیات ایران را البته بیش‌تر از منظر و زوایای انسانی و اخلاقی پژوهید و تحلیل کرد. بی‌گمان نقد ادبی ما بسیار وامدار ایشان است و تاریخ شاهنامه‌پژوهی و حافظ‌شناسی آراء ایشان را از یاد نخواهد برد. سهم استاد در شکل‌گیری ادبیات تطبیقی ایران نیز شایان توجه است. استاد اسلامی آثار رنگارنگی (شعر و زندگی‌نامه و ...) را به فارسی نیز برگرداند؛ چندین سفرنامه خواندنی و ماندنی از خود یادگار نهاد. و بسیار اند کسانی که از دریچه دل‌انگیزی که او به‌رویشان گشود، با کشور شوراها و شهرهای افغانستان و سرزمین چین آشنا شدند. استاد ندوشن جستارنویس پرکاری نیز بودند و مقالات گوناگونشان در برترین مجلات هر دوره («پیام نوین»، «یغما»، «هستی» و ...) منتشر می‌شد. اما همه این آثار گوناگون، معطوف بود به دغدغه‌های ایران‌دوستانه استادی که همیشه و همه‌جا چشمی به تاریخ و فرهنگ سرزمین مادری‌اش داشت و به ما نیز یادآوری می‌شد «ایران را از یاد نبریم».

استاد اسلامی به خلاف اغلب ادیبان، جان‌مایه و جوهره آثار ادبی را با زبان و بیانی روشن و رسا به مخاطب می‌شناساند. شاهنامه و شعر حافظ را با دید و دریافتی روزآمد می‌نگریست. اغلب در پی پیام انسانی و اخلاقی آثار بود. هرگز به‌جانب جدال‌های قلمی فرصت سوزانه و فرهنگ‌ستیزانه میل نکرد.

به گمان من در طول هزارسالی که از سروده شدن شاهنامه می‌گذرد، هیچ‌کسی درست‌تر و خوش‌خوان‌تر از آثار استاد اسلامی و زنده‌یاد شاهرخ مسکوب «داستان‌داستان‌ها»ی شاهنامه را تحلیل نکرده است. گرچه ایشان ادعایی در حافظ‌پژوهی نداشتند؛ اما چند اثر در این زمینه نیز منتشر کردند و «ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ»، ایشان از درخشان‌ترین آثار در حیطه حافظ‌پژوهی است.

نکته آخر:

ایشان بارها در نوشته‌هایشان کسانی را کامیاب خوانده‌اند که پیمانه زندگی‌شان را پُر کرده‌اند و «ذخائر و استعداد وجودی‌شان را به‌حداعلا شکوفانده‌اند»؛ یا به قول بیهقی «جهان خوردند»! از جمله درباره بهار نوشته‌اند: «من بهار را مردی کامروا می‌دانم، زیرا از زندگی نترسید و خود را دلیرانه در دهان آن انداخت». درباره اخوان نوشته‌اند:

«کوتاه یا بلند، مهم آن است که پیمانۀ پُر شود؛ و پیمانۀ اخوان پُر بود و پیمان را به آخر رساند». نیز درباره استاد غلامحسین یوسفی نوشته‌اند: «بر سرِ هم [...] سعادت‌مند زندگی کرد [...]». زندگی پاکیزه و با حاصلی را گذراند. *
بی‌گمان استاد ندوشن خود از نامورانِ کامروایی است که پیمانۀ زندگی‌اش پُر بوده است!
* عبارات نقل‌شده برگرفته از کتاب «نوشته‌های بی‌سرنوشت»، اثر استاد اسلامی ندوشن است.

“

دکتر اسلامی ندوشن و گفت‌وگو بر سر چهارراه فرهنگ‌ها

دکتر هادی خانیکی

ساختار فکر و اندیشه زنده‌یاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن نمونه بارز یک ساختار گفت‌وگویی بود؛ چنان‌که خودش نیز آن را موهبتی می‌دانست که با دو فرهنگ سروکار داشت. یکی فرهنگ بومی ایران و دیگری فرهنگ دنیای غرب، و می‌گفت: «زندگی من بر سر یک چهارراه خیمه زد: قدیم و جدید و شرق و غرب.» او نویسنده و متفکری بود که بدون تعصب و پیش‌داوری در عرصه فرهنگ قلم می‌زد و هم به فرهنگ و تمدن کهن‌سال ایران و هم به فرهنگ و تمدن غرب توجه داشت و اهل نفی یا پذیرش تام و تمام یک فرهنگ و تمدن نبود. او همواره دست به انتخاب می‌زد و آنچه را با عقلانیت و اخلاق سازگار می‌دید مورد توجه قرار می‌داد.

هرچند به ادبیات ایران عشق می‌ورزید و در شناساندن آن به نسل جوان کوشش‌های کم‌نظیری انجام داد، از شارل بودلر، لانگ فلو، ژاک پرهور و... هم اشعاری به فارسی ترجمه کرد که از بهترین ترجمه‌های شعر جهان در ایران هستند. همچنین اگر به شخصیت‌های موردعلاقه‌اش بنگریم، با نامدارانی مانند شکسپیر، تولستوی، جواهر لعل نهرو، مولانا جلال‌الدین، فردوسی، حافظ و... مواجه می‌شویم که نشان‌دهنده عمق

نگاه او به فرهنگ جهانی است. اسلامی ندوشن، متفکری بود که به اخلاق و انسانیت اهمیت فراوانی می‌داد و همیشه می‌گفت که از نوشتن بیش از یک هدف نداشتیم، و آن این بود که حقّ انسانیتِ خودم را ادا کنم. به یاد دارم که در اردیبهشت ۱۳۸۷ و در مؤسسه بین‌المللی گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها میزبان مراسمی برای فردوسی بودیم که سخنران اصلی آن دکتر اسلامی ندوشن بود. او در پاسخ به این پرسش که اگر شاهنامه نبود ایران چه می‌شد؟ اظهار داشت؛ واقعیت این است که ایران حافظه تاریخی‌اش را از دست می‌داد؛ زیرا لازم بود گذشته به یاد بماند و شاهنامه بود که چنین امری را محقق کرد.

اسلامی ندوشن نیز خود در همین مسیر قدم برمی‌داشت و اکثر مقالات و کتاب‌هایش بر دو محور فرهنگ و ایران بود. او چنان که خود تأکید داشت، کامیاب زیست، نه اینکه خوش زندگی کرده باشد که به قول خودش در دوران دلهره‌انگیزی زیسته بود؛ اما پربار زیست «تا حدّی شبیه به آن گیاه نوکِ تپّه که باد آن را در هم شکست، ولی در عوض هر دو سوی تپّه را دید.» وی پیش‌تر در این باره به زیبایی نوشته بود: «این تمثیل را که از یک نویسندهٔ روسی است، زمانی که در لنین‌گراذ بودم، دوستی برای من حکایت کرد (و خود محلّ حکایت هم معنی‌دار است) که گیاهی بر نوک تپّه روئید و بلند شد، ولی باد زد و کمرش را شکست و او گفت: ارزش داشت که درهم‌شکسته شوم، ولی آن‌سوی تپّه را نیز ببینم.»

“

خاطره‌ای از دکتر اسلامی ندوشن

مهمان عزیز جمع کوچک ما

دکتر سید مهدی حسینی

مستندساز و عکاس

من در بیست‌سالگی، در بیستم مهرماه بیست سال پیش، عاشق شدم. مردی با کت‌وشلوار سرمه‌ای، پیراهنی سفید و کراواتی قرمز، با قامتی موزون و متوسط، در بیستم مهرماه بیست سال پیش، عشق را به من هدیه کرد. آن زمان من در تب‌وتاب برگزاری سلسله برنامه‌هایی بودم تا خلاقیت و شور و عشق و توانمندی‌هایم را در قالب جشن‌های ایرانی نشان دهم. تشکل غیردولتی/غیرسیاسی امیدآفرینان، در زمانی که NGO باب نبود با مجوز رسمی سازمان ملی جوانان (در دولت بعدی این سازمان منحل شد) مطابق اساسنامه رسمی، آغاز به کار کرد و بین سال‌های هشتاد تا هشتاد و چهار، اقدام به برگزاری سلسله جشن‌های فرهنگی/ادبی/هنری نمود.

مهندس سید مرتضی حسینی (برادر عزیزم)، به‌عنوان دبیرکل و سید مهدی حسینی (من)، به‌عنوان دبیر اجرایی تشکل بودیم و گروهی از نوجوانان و جوانان، اعم از دختر و پسر با ما همکاری می‌کردند. دومین برنامه، جشن حافظ بود. نام‌هایی را به‌عنوان سخنران برنامه فهرست کردیم و در نهایت همه روی یک نفر اتفاق نظر یافتیم؛ «دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن». با همکاری دوستان مهربانی در بیرون تشکل، با استاد

فقید ارتباط گرفتیم و ایشان با گشاده‌رویی پذیرفتند. تشکل ما نوپا و جوان بود و آن روزها واقعاً نمی‌دانستیم چه تأثیری در شهر می‌گذاریم و چه توشه‌ای برای خودمان به ارمغان می‌آوریم. فرهنگ‌دوستی در بابل موج می‌زد. برنامه‌ای مدون شد شامل درود و خیرمقدم کوتاه دبیرکل، اکران یک فیلم مستند کوتاه (که با ایده‌ای بکر از سطح شهر تهیه شده بود و از نخستین تجربه‌های کارگردانی و تدوین من بود)، سخنرانی دکتر اسلامی ندوشن، اجرای موسیقی و پذیرایی. ما در سلسله برنامه‌های جمعیت امیدآفرینان، اجازه سخنرانی به مسئولین شهری را نمی‌دادیم و زمان‌بندی برنامه معمولاً مرتب بود و وقت حاضران را تلف نمی‌کرد. برپایی اجرای زنده یک گروه موسیقی روی صحنه در بابل، در نوع خود رخداد بسیار مهمی بود. اهمیتش بعدها بیشتر فهمیده شد. درست یک ماه پس از لغو کنسرت شاپور رحیمی در بابل که جنجال و هیاهوی زیادی را در پی داشت. مخالفان برگزاری کنسرت در بابل، کفن پوشیده و راهپیمایی کردند و مانع از برگزاری کنسرت موسیقی اصیل ایرانی در بابل شدند.

سالن برگزاری جشن حافظ و اجرای موسیقی، همان مکان برگزاری کنسرت ملغا شده بود و این بر اهمیت برنامه ما می‌افزود. پس از برگزاری جشن فردوسی در اردیبهشت هشتاد، مردم منتظر دومین برنامه ما بودند و استقبال بی‌نظیر از جشن حافظ، گواه این مدعاست. سالن اجتماعات دانشگاه صنعتی نوشیروانی، دست‌کم هفتصد صندلی دارد و در برنامه‌هایی از این دست، معمولاً برگزارکنندگان نمی‌توانستند قسمت اصلی سالن را پر کنند. ما در روز برگزاری جشن حافظ، غافلگیر شدیم. علاوه بر پر شدن ظرفیت سالن اصلی و بالکن، به‌ناچار سیصد عدد صندلی اجاره کردیم تا مردم در لابی سالن بنشینند و سرپا نایستند. این استقبال باشکوه برای آقای دکتر ندوشن هم شگفت‌آور بود. کمتر کسی در سالن چهره استاد را می‌شناخت و موبایل و اینترنت پرسرعت به شکل فراگیر نبود. ما جوانی کردیم و با یک خرق عادت، دست به غافلگیری زدیم. خلاف عادت همیشه که مهمان اصلی را در ردیف جلو می‌نشاند، ما پس از هماهنگی قبلی با دکتر ندوشن، ایشان را در صندلی‌های ردیف انتهایی سالن نشاندیم و در فضای نیمه‌تاریک سالن کسی پرده از این کار بر نمی‌داشت و جز چند نفر کسی از این موضوع

خبر نداشت. هنگام اعلام مجری همه به دنبال سخنران می‌گشتند و ایشان با مکث کوتاه برخاست و از انتهای سالن خود را به جایگاه رساند. همه سالن با شور و شعف به پا خواست. کت و شلوار سرمه‌ای، پیراهن سفید و کراوات قرمز، تن‌پوش مردی با قامتی موزون بود که در بیستم مهرماه بیست سال پیش، باشکوه تمام در پشت جایگاه سخنرانی جشن حافظ ایستاد. سخنرانی استاد حاوی سخنانی غیرتکراری و سراسر نکته و اندیشه بود و بسیار پاکیزه و سنجیده سخن گفتند. یکی از استادان ادبیات بعد از مراسم به من گفت: «سخنرانی ایشان به قدری درست و آراسته و پیراسته بود که هم‌زمان می‌توانست نوشته شده تبدیل به کتاب شود.» آقای ندوشن پس از سخنرانی، تا انتهای برنامه نشست و توجه ویژه‌ای به اجرای موسیقی نشان داد. بعد از پایان جشن، قرار بود با همراهی آقای شاهکویی به بابلسر برود. آقای محمدحسن شاهکویی، نویسنده کتاب «خرد عشق در تاریخ ایران» از دوستان دکتر ندوشن بود و چند سال پیش درگذشت. خیلی دلمان می‌خواست تا برای نشستی خصوصی از استاد دعوت کنیم و فکر نمی‌کردیم دعوتمان پذیرفته شود؛ ولی به هر روی درخواستمان را مطرح کردیم.

از ایشان خواستیم تا فردای روز جشن، مهمان جمع کوچک ما شوند. در نهایت تعجب و با صمیمیت تمام پذیرفتند تا ساعتی را به صرف چای مهمان ما باشند. برای من، دانشجوی بیست‌ساله لیسانس زبان و ادبیات فارسی، همنشینی و گفتگو با ایشان، بزرگ‌ترین هدیه بود. استادی که در کتاب‌های صفیر سیمرغ، داستان، داستان‌ها، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، آواها و ایماها، ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ، ایران را از یاد نبریم؛ با اندیشه او آشنا شده بودم را می‌توانستم از نزدیک ببینم و با او گفتگو کنم. فردا روز با کمی تأخیر مهمان منزل برادرم در کوی توحید شدند. من برای استقبال و راهنمایی مهمانان عزیزمان، به سر کوچه رفتم تا همراهی‌شان کنم. دقایقی ایستادم و بالاخره آمدند. دکتر اسلامی ندوشن و آقای شاهکویی از یک خودروی کرایه‌ای (آژانس) پیاده شدند و اتومبیل رفت. من دست استاد را گرفتم و کمک کردم تا از جدول جوی آب عبور کنند. ایشان ضمن تشکر گفتند: «آقای حسینی! ما در این تأخیر پیش‌آمده مقصر نیستیم. تأخیر بابت نشانی کوچۀ شما بود

و راننده کوچۀ توحید را نمی‌شناخت» من در تأیید حرف‌های ایشان گفتم: «بله این کوچه به‌تازگی به توحید تغییر نام داده» استاد با نکته‌سنجی گفت: «آن‌قدر همه چیز را عوض می‌کنند که مردم، توحید خودشان یادشان می‌رود» ما به‌اتفاق از کوچۀ فرعی به کوچۀ دوازده‌متری آمدیم و برادرم هم به استقبال آمد. وارد خانه شدیم و دو سه ساعتی با ما نشست و چای نوشید و گفت و شنید و عکس یادگاری گرفت و رفت. ما سرخوشان مست دل‌ازدست‌داده بودیم و این پیر دانا، چون حکیمی خردمند، جمعی را به خود مشغول کرد و خود غایب شد. من شماره منزل استاد را از خودشان گرفتم و تا سال‌ها جویای احوالشان بودم. هنوز یاد آن روز و آن دیدار نخست، مانند اکسیری، روح مرا تازه می‌کند.



اسلامی ندوشن برای «شاهنامه» چه کرد؟

دکتر سجاد آیدنلو

نکته‌ای که می‌خواهم درباره کارهای شاهنامه‌شناختی مرحوم استاد اسلامی ندوشن بیان کنم، این است که اگر کارنامه تحقیقات شاهنامه‌شناختی را، چه در خارج و کار محققان اروپایی و آمریکایی و چه در داخل و کار محققان خودمان بررسی کنیم، یک تقسیم‌بندی دو حوزه یا دو نوع نگارش را می‌توانیم تشخیص دهیم؛ یکی کارهای تحقیقی و پژوهشی است؛ یعنی مقاله‌ها و کتاب‌هایی که جنبه پژوهشی دارند و به مآخذ مختلف مراجعه کرده و ارجاع داده شده‌اند و یکی فرضیه، نظریه و دیدگاهی است که درباره مسائل مختلف «شاهنامه» فردوسی و جنبه‌های ادبی و حماسی ایران عرضه می‌شود.

نوع دوم نوشته‌ها، نوشته‌هایی تحلیلی - توصیفی است که میزان ارجاعات و مستندسازی‌های این نوع نوشته‌ها نسبت به نوع اول کم است و بیشتر شِمّ اجتهادی، انتقادی، دریافت و استنباط و تحلیل خود نویسنده و محقق را می‌بیند. مرحوم استاد اسلامی ندوشن وجه غالب کارهای شاهنامه‌شناختی‌اش این نوع دوم بود؛ یعنی کارهای تحلیلی - توصیفی و تحلیل‌ها و استنباط‌های خودشان که اتفاقاً در این نوع نگاه و

نگارش درباره شاهنامه، یعنی کارهای تحلیلی، استنباطی و اجتهادی ایشان یکی از بهترین‌ها و یکی از پیش‌گامان زبان فارسی در ایران هستند.

کتاب معروف «داستان داستان‌ها؛ رستم و اسفندیار در شاهنامه» اسلامی ندوشن که در دهه ۴۰ نوشته شده در کنار کار مشابه دیگر یعنی کتاب «مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار» شادروان شاهرخ مسکوب، از نخستین نمونه‌های نگارش تحلیلی - توصیفی درباره شاهنامه هستند. البته در کتاب «داستان داستان‌ها» و برخی دیگر از کارهای دکتر اسلامی جنبه پژوهشی هم دیده می‌شود و این‌طور نیست که آثارشان صرفاً و مطلقاً تحلیلی باشد. در کتاب «زندگی و مرگ پهلوانان» از ایشان غیر از بخش نخست کتاب که درباره زندگی‌نامه فردوسی و چگونگی شاهنامه‌سرایی است و طبیعتاً جنبه تحقیقی دارد، بخش دوم کتاب تحلیل برخی از مهم‌ترین شخصیت‌های شاهنامه است. شما در این بخش قلم تحلیلی - توصیفی، استنباطی و اجتهادی مرحوم دکتر اسلامی ندوشن را می‌بینید. کار خوب دیگری که در حوزه شاهنامه دارند، کتاب «سرو سایه‌فکن» است که درباره فردوسی و شاهنامه است که کتابی بسیار خواندنی است. در حوزه شاهنامه‌شناسی و فعالیت‌های علمی مرحوم استاد اسلامی ندوشن به نکته مهم دیگری باید اشاره کرد و آن تأسیس و انتشار فصلنامه «هستی» است که به مدت چند سال منتشر می‌شد. در این مجله همیشه مقاله‌هایی درباره فردوسی و شاهنامه و البته دیگر مسائل فرهنگ و ادب ایران چاپ می‌شد.

نکته‌ای که بارها درباره محمدعلی اسلامی ندوشن گفته و به آن اشاره کرده‌اند این است که دکتر اسلامی ندوشن در حوزه‌های مختلف قلم زدند و حوزه‌های کاری‌شان متنوع است، درباره حافظ نوشته‌اند، درباره شاهنامه نوشته‌اند، سفرنامه‌های مختلفی دارند، ترجمه دارند، شعر گفته‌اند و کارهای مختلفی انجام داده‌اند و در همه آن کارها نثر بسیار زیبا، دلنشین، دل‌انگیز و فاخری را از ایشان می‌بینیم چه درباره شاهنامه و چه دیگر کارهایشان. بی‌تردید این انشا و نثر زیبا یکی از بهترین نمونه‌های نثر فارسی در دوره معاصر ما محسوب می‌شود. دکتر اسلامی در این زمینه هم پیش‌گام بوده و کارهایش چشمگیر است.



روشنای جاودان ندوشن

فرهاد طاهری

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، در سه‌شنبه ۶ اردیبهشت ۱۴۰۱ درگذشت. سرو سخنگوی بلندقامت ایران معاصر در اردیبهشت بر خاک افتاد. همان اردیبهشت استاد که اصفهان در آن را شاهزاده افسون‌شده افسانه‌ای توصیف کرده بود که طلسمش شکسته و آرام‌آرام در حال بیدارشدن است. نویسنده چنین تعبیری شاعرانه، در اردیبهشت، از عالم بیداری بسیار گران‌قدر که با قلم و اندیشه خود وجدان‌های بسیاری را بیدار کرده بود به خوابی ابدی فروشد.

من در زمان بودن استاد در جهان بیداری، چند یادداشت و مقاله درباره‌اش نوشتم. یک‌بار نیز در حضور او در کتابخانه وزیری یزد، از او و روزهایش سخن گفتم. بنابراین آنچه می‌باید درباره او و آثار و شخصیت آن استاد گران‌قدر در زمان حیاتش بگویم و بنویسم، گفتم و نوشتم. اما اکنون که او دیگر در میانمان نیست حرف‌های بسیار درباره‌اش دارم که متأسفانه نمی‌توانم بنویسم. اینکه نمی‌توانم بنویسم نه از این روست که احیاناً سخنی از سنخ سیاست و مخالفت، در ذهن دارم که ملاحظاتی در کار است. مطلقاً چنین نیست. موانع من در «گفتن نتوانم، نوشتن نتوانم» (تعبیری که از

عنوان کتابی از استاد ندوشن، تقلید کردم) دقیقاً ناظر به حال و هوای جامعه ادبی و دانشگاهی روزگار ماست. به نظر هنوز نمی‌توان همه گفتنی‌ها را درباره استاد ندوشن در بعد از درگذشت او به قلم آورد. به بلوغی نیاز داریم که بی هر تعصبی بتوانیم تأثیر جاودان آثار استاد ندوشن را بررسی کنیم. من البته با دیگر دانشجویان کوشا و مشتاق و استادان عالی‌قدر ادبیات فارسی کاری ندارم. اما تأثیر آثار و اندیشه استاد اسلامی ندوشن در توجه به میراث گران‌قدر فرهنگ ایران‌زمین، در نزد من بسیار بیشتر از شاهکارهای ادب فارسی بوده است. بدون کمترین اغراق یا غرض‌ورزی یا اینکه بخواهم خدای‌ناکرده عده‌ای را به واکنش برانگیزانم صمیمانه و صادقانه می‌گویم لذتی که از خواندن کتاب «روزها، ایران را از یاد نبریم»، «نوشته‌های بی‌سرنوشت»، «جام جهان‌بین»، «صفیر سیمرغ» و... برده‌ام، هرگز از مطالعه شاهنامه فردوسی و مثنوی مولوی و دیوان حافظ نبرده‌ام. واقعاً هم نبرده‌ام و از سر لجبازی هم نمی‌گویم.

اگر هم گاه میلی به این آثار در من بوده بی‌تردید بر اثر مطالعه آثار استاد دکتر اسلامی ندوشن و تشویق آن استاد گران‌مایه حاصل شده است. بسیار هم مشتاقم که درباره این حس و تلقی خود از شاهکارهای ادب فارسی و پادرمیانی‌ها و دستگیری‌های استاد ندوشن در فهم دلپذیرتر آن آثار در فرصتی دیگر به تفصیل بتوانم بنویسم و از روشنی‌های جاودانی بگویم که از ندوشن، بر دل و ضمیر دانش‌آموزی ۱۶ ساله در تاکستان، در هزار فرسنگ آن طرف‌تر از ندوشن تابید و او را مسحور خود کرد. شعله‌ای که گمان می‌کنم هرگز هم خاموش نخواهد شد.

“

چشم نگران ایران

امید نوری اصل

سال هزار و سیصد هشتاد بود. حدود بیست سال پیش. دوستی با اصرار سراغ کتاب «ابر زمانه، ابر زلف» را گرفت، نداشتم. نه کتاب را می‌شناختم و نه اسلامی ندوشن را؛ اما همه کتاب‌فروشی‌های معتبر شیراز را در جستجوی آن کاویدم و یافت نشد. پارسال برحسب تصادف در بساط کسی که کتاب پهن کرده بود، پیدایش کردم. نمایشنامه‌ای است که با نگاه نازک‌بین نقادانه اسلامی ندوشن نسبت به تمدن غرب نوشته شده است. دو دهه پیش، خسته از جستجوی بی‌سرانجام و فرساینده کتاب، فروشنده‌ای، جلد اول کتاب «روزها» را در مقابلم گذاشت و گفت: «این را بخوان!» آن چنان که قدیس آگوستین سرگشته، از سروش آسمانی که در جلد بچه‌ای در کوچه فرورفته بود، شنید؛ «تَلِّ لِگَه!» (برگیر و بخوان!)

خاطرات خودنوشت «روزها» دریچه‌ای شد برای ورود به دنیای اندیشه و دغدغه‌های این انسان خردمند وطن‌خواه. اسلامی، زاده ندوشن از توابع یزد است. بنیه بچگی‌اش در قعر کویر بکر شکل گرفت. در سیزده‌سالگی از ندوشن به یزد رفت. چند سال ماند و برای ادامه تحصیل به دبیرستان البرز تهران رفت و بعد دانشنامه لیسانس حقوق از

دانشگاه تهران گرفت. در قوه عدلیه استخدام شد و در شیراز به مقام قاضی دادرس علی‌البدل دادگاه رسید. علاقه‌ای به ادامه کار نداشت و تصمیم به مهاجرت و تحصیل در پاریس گرفت. از جمله خاطراتش در شیراز، آزاد کردن فرد متهم به دزدی بود که التماس می‌کرد بیشتر در زندان نگاهش دارند تا زیر سقفی باشد و شکمش سیر بماند. «گناهکاران بی‌گناه» لقبی است که ندوشن به مجرمان محنت‌زده می‌دهد و باور دارد که شرایط اجتماعی آن‌ها را به این بیراهه کشانده است.

اسلامی ندوشن از جمله متفکرانی است که هم دنیای قدیم و جهان سنت را تماماً تجربه کردند و هم تجدد را. در خاطراتش می‌نویسد که زندگی در زادگاهش، بی‌کم‌وکاست، همان بود که در سه هزار سال قبل جریان داشت. با این حال، متفکری سنت‌گرا نیست. او در آثارش عمدتاً از دو چیز صحبت کرده است؛ یکی ریشه و سنت و دیگری هماهنگی با دنیای جدید. به نظر او این دو مغایر نیستند. «ما ناچاریم با دنیای جدید همراه و هم‌قدم شویم. ضمن اینکه حفظ ریشه‌ها هم لازم است تا یک‌دفعه از جا کنده و در هوا معلق نشویم.» منظور وی از ریشه‌ها تاریخ، ادبیات، فرهنگ و فکر ایرانی است. همه فعالیت‌های فکری، قلمی و آموزشی متنوع او در طی عمر طولانی‌اش را می‌توان معطوف به تبیین و تشریح همین جمله دانست. قریحه و ذوق شعر و نظم داشت؛ اما عمر بر سر آن نگذاشت و به نثر نوشتن پرداخت. به شیوه خودآموز، تاریخ و ادبیات ایران را بسیار خواند و شناخت جامعی از هر دو کسب نمود و به شخصیتی مرجع در ادبیات نائل آمد.

به پیشنهاد او اولین بار «شاهنامه» به مجموعه دروس کارشناسی رشته ادبیات فارسی اضافه شد و خود به تدریس آن در دانشگاه تهران اهتمام و اشتغال ورزید. نوشته‌هایش درباره فردوسی، خیام، مولانا، سعدی، حافظ و آثار ادبی آن‌ها، نزد علاقه‌مندان ادبیات کلاسیک ایران، فاخر و زبده تلقی می‌شوند و با استقبال زیادی همراه شدند. اسلامی ندوشن در ترجمه هم دستی داشت و آثاری از ادبیات مغرب‌زمین را به فارسی برگرداند. رهاورد سفرهایش به کشورهای دیگر، سفرنامه‌هایی است درخشان.

در اوج اقتدار رژیم شوروی، در زمان برژنف، به آنجا رفت و سفرنامه «در کشور شوراها» را نوشت و به تصریح پیش‌بینی کرد که آن حکومت تغییر خواهد کرد. در

موسم انقلاب فرهنگی چین که همراه تصفیه‌های فراوانی بود، به آنجا سفر کرد و کتاب «کارنامه سفر چین» را نوشت که در آن نقدهای اساسی به سیاست‌های سران رژیم کمونیست داشت و خواننده استنباط می‌کرد که تغییر رویکرد رژیم محتوم است. همچنان که در مقدمه کتاب «ایران را از یاد ببریم»، بیست سال قبل از انقلاب و سقوط شاه، عنوان کرد که آن رویه دوامی ندارد.

هر چه گفت و هر چه نوشت، حتی وقتی که درباره غرب و شرق می‌نوشت، برای ایران بود. کشوری که در درجه اول جورکش جغرافیای خویش است. در چهارراه حوادث و برخوردگاه شرق و غرب است و شمال و جنوب. محل تلاقی تمدن‌هاست و البته تندبادها. بارها به مرگ مبتلا شده؛ اما از خاکستر خود ققنوس وار برخاسته است. اسلامی ندوشن ایران را کشوری یگانه می‌دانست که شباهتی با کشورهای دیگر ندارد. در «کتاب ایران و تنهایی‌اش» اشاره دارد که هرچند تجدد، تغییر ریخت و فرم را در ایران ایجاد نموده؛ ولی ماهیت آن، چیزی نیست که به این آسانی عوض شود؛ اما چرا ایران این چنین متمایز است؟

به باور ندوشن، ایران زابیده اوضاع و احوالی است که او را در طول تاریخ به این صورت درآورده است. اولین چیز موقعیت جغرافیایی انحصاری آن است. نه شرقی، شرقی و نه غربی، غربی. نه شمالی و نه جنوبی. در مرکز دنیای شناخته شده قرار داشته است. ایران به گونه‌ای بوده که حق این موقعیت جغرافیایی باید ادا گردد. همین موقعیت اوضاع تاریخی خاصی را بر آن عارض گردانیده و همسایگان خاصی به او بخشیده است که عاملی مهم در شکل دادن تمدن متفاوت آن است.

اقلیم ایران نیز تأثیر خود را بر نوع زندگی ایرانی گذاشته است. مذهب مزدایی در اینجا پا گرفت که نظیرش جایی برپا نشد و بعد به زرتشتی تغییر یافت و از لحاظ سیاسی در دوره‌ای طولانی تبدیل به امپراتوری شد. بعد از اسلام، برای سرپا ماندن، دگرگون شد و فرهنگی برای خودش ایجاد کرد که وزنه مهم آن روی ادبیات، عرفان و شعر افتاد. در دوره استعمار اروپایی و عثمانی برخلاف تمام کشورهای همسایه، لاقلاً استقلال اسمی‌اش حفظ شد و در جرگه مستعمرات درنیامد و این هم خصوصیت دیگر یگانه بودن سرنوشت این کشور است.

به باور او فرهنگ ایران، امروزه با بزرگ‌ترین آزمایش عمر خود روبه‌روست. فرهنگ‌هایی که قبلاً با آن به معارضة برخاسته شده بودند؛ چون غز و ترک و مغول، در درجه‌ای پایین‌تر بودند و مقهور شدند؛ اما فرهنگ مغرب‌زمین با همه درخشش و صلابت و ربایندگی خود پا به میدان نهاده است. مجهز به صنعت و اقتصاد و جنسیت. نتیجه نبرد از هم‌اکنون معلوم است.

تنها در صورتی نزاع به سود فرهنگ ایرانی ختم می‌شود که ما مصمم به دفاع از آن شویم. البته دفاع از فرهنگ ایرانی را به‌سختی شناکردن در خلاف جهت سیل می‌داند و تا زمانی که ما باور نکنیم که شخصیت و برزندگی این کشور و بقای نام ایران و سلامت روحی و سعادت نسل‌های آتی وابسته به حفظ فرهنگ اصیل ایران دارد، توفیق میسر نخواهد شد. ایده اسلامی ندوشن این نیست که در را به روی فرهنگ‌های بیگانه ببندیم. چون نه می‌توانیم و نه به مصلحت هست که سدی در برابر آن‌ها ایجاد کنیم. منتها حرف بر سر این است که چه بگیریم و چگونه بگیریم. او توصیه و تأکید می‌کند که تلقی از ایران، نباید نفت‌فروشی از صحاری خاورمیانه باشد. چون ایران تنها کشور نفت نیست. کشور فردوسی، مولانا، سعدی، حافظ و خیام نیز هست. زبانی دارد که بعضی از درخشان‌ترین آثار فکری در آن ایجاد شده است.

زبانی که در آن اندیشه جهانی بودن بشر، حکومت خرد، برادری و برابری، تعادل روح و جسم و ماده و معنا، جان بینی و جهان‌بینی، استغنا و قناعت، بی‌آزاری و تساهل بلندترین تجلی‌های خود را در آن یافته‌اند. این‌هاست که سرزمین فکر ایرانی را می‌تواند بارور و حاصلخیز کند.

ندوشن، مهم‌ترین فصل تاریخ یک قوم را تاریخ «فکر معترض» می‌داند. فکری که رام و مرعوب قدرت نیست و می‌کوشد خود را از جریان باد موافق که از جانب قدرت وزان است بی‌نیاز نگه دارد. از نظر او تأیید و توجیه قدرت مستقر، چه دینی و چه دنیایی، کار آسانی است؛ اما هرگز فکری از آن زاییده نمی‌شود.

اگر سرهای ناآرام و شکافنده‌ای نبودند که در ورای اقتدار ظاهر، بیهودگی و مسکنت‌هایی ببینند و یا با خود عهد نکرده بودند که ولو به بهای رنج و محرومی، شناگر مرداب نباشند، فکر از تحرک و پیشرفت بازمی‌ماند. او آثار سترگ ادبیات ایران را تجلی

فکر معترض می‌داند «فکر معترض به معنای واقعی و اصیل آن را تنها در آثار ادبی خود می‌توانیم یافت. اعتراض، از سپهر تا خاک و از دستگاه امیر تا تعصب عوام را در برمی‌گیرد اگر روزی بخواهند تاریخ فکر و فلسفه و جهان‌بینی ایرانی را بنویسند بخش مهمی از آن، از ادبیات استخراج می‌شود.» به باور ندوشن، نامداران، تنها سازندگان تاریخ نیستند؛ بلکه هزاران گمنام بوده‌اند که به مشقت و گمنامی در کنج عزلت خود، یا به درباری و یا در سیاه‌چال‌ها، عمر به پایان بردند؛ اما در برابر ناروایی‌ها زانو خم نکردند. «هیچ روزگاری از این مردان تهی نیست. مردان تنهارو و سرسخت به منزل نرسیده و کام نیافته که بلندپروازی‌ها و تن‌پروری‌های دیگران را به چشم تحقیر می‌نگرند و درون خود را از شعله‌های مرموز و ناگفتنی روشن می‌دارند. به لطف این گمنامان است که زیبایی‌های روح انسانیت زنده می‌ماند و از دورانی به دوران دیگر انتقال می‌یابد.» اگر اینان مقهور پنجه روزگار شوند و بی‌مایگان و نامردان کامروا شوند چه باک؟! همین بس که خود آنان بدانند از دیگران برترند.

او در روزگاری که ایران در ابری از فراموشی پیچیده است و چون باغی کهن‌سال در چله زمستان، خشک و خاموش و برهنه است، توصیه دارد «اگر کار دیگری از دست ما برنیاید لاقلاً خوب است بکوشیم تا فکر ایران و غم او را در دل خود زنده نگاه داریم و اعتماد به زاینده‌گی آن را در سینه نیزمزانیم». به نظر ندوشن رسالت ایران به پایان نرسیده و جرم‌های روینده و سبز شونده را در شکم کنده‌های پیر و در نهاد شاخه‌های خشک نگه داشته است.

شکوه و خرمی او باز خواهد گشت. می‌تواند قد برافرازد و کشوری نام‌آور و زیبا و سعادت‌مند، درخور تمدن، فرهنگ و سالخوردگی‌اش بیافریند. از این مرد محتشم دانا بسیار آموختم. آنچه بیشتر در نظرم آمد شیفتگی و شیدایی‌اش نسبت به ایران بود. زندگی فرهنگی‌اش تماماً در خدمت ایران بود. از ایران و تاریخ طولانی‌اش بسیار خوانده بود و هر آنچه آموخته بود برای فرزندان ایران‌زمین نگاشت. امید همراه با دلواپسی در نوشته‌هایش زیاد به دیده می‌آید. امید به این‌که فرزندان ایران، به قابلیت‌های این سرزمین بیشتر واقف خواهند شد و دلواپس از تأخیر چنین تاریخ‌وقوفی که نکند هزینه‌هایش به بهای گرانی تمام شود. دل‌نگرانی‌اش برای ایران با افراد میان‌مایه‌ای

که وانمود می‌کنند؛ چون او فکر و عمل می‌کنند متفاوت بود. او نه مزد می‌خواست و نه مقام. فردی به طهارت روان و تمیزی فکر چون او کمتر می‌شناسم. پاک بود و پاک‌باخته وطن. اکنون سیر از خاک تاریک، سرای سپنج را ترک نمود و به تاریخ پیوست. روندگان محترمش داشتند و آیندگان به یادش خواهند بود. پاداش نثار او و پادافره از او به‌دور باد.

“

سروِ اعتدال ایران و نماینده نجابتِ فرهنگی در ایرانِ معاصر

حمیدرضا شمس اسفند آبادی

در تقویم رسمی ما ثبت شده است:

۲۵ اردیبهشت؛ بزرگداشت حکیم «فردوسی»،

۲۸ اردیبهشت؛ نکوداشت حکیم «خیام» و

۵ اردیبهشت؛ روز رحلتِ «پروفسور محمدعلی اسلامی ندوشن» که هر سه از پاسداران

رشید زبان پارسی و نگاهبانان فرهنگ و تمدن ایران کبیرند!

این ماه هر کجا که نظر می‌کنم تویی

اردیبِ عشق کرده‌ای اردیبهشت را

«این احساس خشنودی را نمی‌توانم پنهان دارم که بیش از هر کس دیگر، دوکلمه

«ایران» و «فرهنگ» بر قلمم رفته است. در مورد ایران سوءتفاهم نشود؛ منظورم

وطن‌پرستی خام و احساساتی نیست. منظور، قدرشناسی نسبت به یک دَفینهٔ تمدن

است. اما فرهنگ، مفهوم وسیع و عام آن را در نظر داشته‌ام، یعنی جهان‌بینی و رهیافتِ

زندگی؛ یعنی آنچه هویت قومی و شخصیت انسانی یک ملت را تشکیل می‌دهد و از

نوشتن، بیش از یک هدف نداشتم و آن این بود که حق انسانیت خود را ادا کنم.»

می‌بینیم که؛ نگاه استاد به ایران، نگاهی عاشقانه و خردمندانه است. او ممکن است یک دم خود را فراموش کرده باشد؛ اما یک دم ایران را از یاد نبرده [و اگر چه گاهی نقادانه گله‌مند می‌شود و دردی قابل تأمل دارد لیکن]؛ تمام عمر در فکر ایران بود، از ایران گفت، برای ایران نوشت و در راه اعتلای فرهنگ کشور ایران کوشید. به تعبیر اساتید ادب و فرهنگ، ایشان سرو سخنگوی معتدل بود و نماینده برجسته «أحرارِ فارسی».

آنچه از احرارِ فارسی شنیده‌ایم این است که؛ مفهوم ایران را دست‌به‌دست چرخانده تا امروز رسانده‌اند. دکتر اسلامی وقتی می‌گوید «ایران را از یاد نبریم» منظورش زمین است. این خردِ واحدگرای پیوسته با زمین در خیام شادباشی است، در فردوسی حکمت و دادگری، در سعدی سخنوری و تعداد آنها بسیار است.

بنابراین؛ اگر ما هنوز هم شیفته سرِ سپید موی دماوند، سرخوش از بوی فرح‌انگیز «توس» و «نیشابور» و ... و سرمست از عطرِ نارنجستان شیراز و گنبد و گلدسته‌های اصفهانیم و فخر می‌کنیم که از تبار ما در دل کوه در بیستون و تخت‌جمشید، یادگارهای جاودانی باقی‌مانده‌اند، این شوق و شعف را ما ممنون و مدیونِ انوارِ چشم‌وچراغِ ندوشن یزد هستیم پس؛ «چگونه ممکن است او را از یاد ببریم؟!»

به‌جز مقالات علمی و پژوهش‌های دانشگاهی، برخی کتاب‌های وی: چهار سخنگوی وجدان ایران، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، داستان داستان‌ها، سرو سایه‌فکن، ایران و جهان از نگاه شاهنامه، نامه نامور، ایران را از یاد نبریم، به دنبال سایه همای، ایران و تنهاییش و بیش از بیست اثر دیگر که اکثر آنها به‌نوعی متأثر از ایران‌پرستی و فارسی‌دوستیِ فردوسی و شاهنامه‌پژوهی اوست.

نظامی عروضی در «چهارمقاله»، اشاره دارد که؛ عَمَرِ خیام در مجلسی در بلخ بود و گفت که بعد از مردن، گور من در جایی خواهد بود که هر بهار طبیعت بر آن گل‌افشانی کند، یعنی گل بریزد بر گور من و آنگاه که پس از سال‌ها نظامی می‌رود و دیدار می‌کند از مقبره خیام در نیشابور، می‌نویسد که من رفتم و همین را دیدم. بهار بود و مقدار زیادی گل و شکوفه بادام از بالا ریخته شده بود بر خاکش. سپس می‌گوید که او چه مَرَدِ روشن‌بینی بود که پیش‌بینی گور خود را کرده بود. شاید گشودنِ همین راز مستی

گورِ خیام و رمز مستوری شکوفه‌های بهاریِ بادام باشد که دکتر اسلامی نیز سفارش نموده تا خیمه آرامستان او را در جوار آرامگاه خیام برپا کنند.»

افسوس که سرمایه زکف بیرون شد

در پای اجل بسی جگرها خون شد

کس نامد از آن جهان که پرسم از وی

کاحوال مسافران دنیا چون شد

در پایان؛ «توصیف مرگ» از زبان این مترجم، منتقد، ادیب، شاعر، حقوق‌دان و نویسنده بزرگ ایران و جهان:

«فکر نمی‌کنم بتوان از مرگ به‌عنوان یک عامل غافلگیرکننده یاد کرد؛ مرگ طبیعی‌ترین امر است. ممکن است به تدریج بیاید و یا ناگهانی؛ گاهی گوارا و گاهی ناگوار. البته وقتی مرگ می‌آید دیگر شخص به آن آگاهی ندارد که غافلگیر شود یا نشود.

من نیز به مرگ فکر می‌کنم؛ چون مرگ وابسته به زندگی است و جزو زندگی؛ بنابراین مهم‌ترین واقعه بشمار می‌رود پس طبیعی است که انسان به مرگ فکر کند به نظر من مرگ تراژدی به آن معنا نیست؛ پایان زندگی است.» به سروده خودش:

برف آمد و برنشست بر شاخ درخت

وین شهر ملول گشت چون خانه بخت

گلبرگ هزار بوسه بارید به باغ

بانوی هزار حجله بنشست به تخت

الها! روان بلندش در جهان مینوی، شادمان باد که به سُرایش جناب فردوسی:

به نام نکو گر بمیرم رواست

مرا نام باید که تن مرگ راست

برفتند و ما را سپردند جای

جهان را چنین است آیین و رای

“

ای دریغا

دکتر میرجلال‌الدین کزازی

چامه «ای دریغا»، به خامه استاد میرجلال‌الدین کزازی، به فراخور درگذشت دریغ‌انگیز ایران‌دوست راستین و دانشمند بزرگ، استاد محمدعلی اسلامی ندوشن، سروده آمده است. خدایش بیامرزد و مینوان مینو، بهره او باد.

ای دریغا که مرد پر فن رفت

ناگه اسلامی ندوشن رفت

گر سخن راست گلشن این کشور

سروی از این شگرف گلشن رفت

از گو گیتی و گرانی‌هاش

دل ز آزادگیش برکن رفت

خرگه مهر از زمین برکند

بر سپهر برین درافکن رفت

شهریاری اگر به فرهنگ است

آن گرانمایه گنج و گرزن رفت
در دریغش نگر که در مویه
مرد فرهنگ و نیز هم زن رفت
خامه زارید و گفت ای فریاد
یارِ همواره در بر من رفت
مویه‌گر گفت تیره‌دل دفتر
از تن من روان روشن رفت
جامه سوگ در بر عامه
بگفت تیرگی را مهین دشمن رفت
وه کزین گلشن فرورمده
به آسمان آن بهین برزن رفت
مرغ جان ز آسمان فرود آمد
در پی دانه‌های ارزن رفت
همچو شاهین تیزبال وانگه
سوی آن آشیانه پرزن رفت
هر چه گیتی گفت این سری است نماند
در پی هم بهار و بهمن رفت
بیهوده راز زندگی میژوی
جویی از جو بماند و جوزن رفت
شادمان رو به سوی جانان توست
جان از این تنگ تیره‌ی تن رفت
جامه رخت‌افکنی کم دوز
درزی افتاد و نیز درزن رفت
رشته زندگی است بس پوده
رشته بنگر برون ز سوزن رفت
مام در سوگ دخترش نالید

در پی‌اش مام هم به شیون رفت
خرمن و خوشه از چه اندوزی
خوشه بر باد و نیز خرمن رفت
گیتی ار شد گنم اهریمن
مینوی ماند گر هریمن رفت
آنچه ماند هماره نیکویی است
نیک دل ماند و خیره ریمن رفت
زین کهن دامگاه آرایش
ای خوشا آنکه پاکدامن رفت
واژه‌ای باستانی‌ات گویم
ای خوشا آنکه نیک‌نامن رفت
گوی زروان به اندوهان فریاد
ناگه اسلامی ندوشن رفت...

“

زودتر برگرد

شعبان کرم دخت

ایران عزیز، جسم فرزند نامدارش را چون جان گرامی می‌دارد. به امید روزی که پیکر استاد فرزانه دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن از غربت برگردد و خاک وطن را روشن کند.

«ایران و تنه‌اییش» ای جان زودتر برگرد
 دلتنگ چشمان تو هستیم از سفر برگرد
 ایران پر است از تو، پر است از خاطرات تو
 میراث دار خوب «مرز پرگهر» برگرد
 تصویر خوبی از تو در ذهن زمان مانده ست
 تصویر تو مانده ست، بر دیوار و در، برگرد
 از پشت دریاها صدایت می‌زنم آرام
 هی، می‌خورم با یاد تو خون جگر، برگرد
 از «روزهای» رفته‌ی ما بیشتر بنویس
 خالی ست جای در صف اهل نظر، برگرد

« شیرین، بیانی » داشتی از خاطرات عمر
 ایران صدایت می زند با چشم تر، برگرد
 مام تو ایران است، این را خوب می دانی
 مام وطن را زودتر برکش به بر، برگرد
 حرفی بزن از « چار وجدانی » که ایران داشت
 ای هرچه مانده « نامه از تو نامور » برگرد
 روی تو در آئینه ی ما همچنان زیباست
 ای چشم تو آمیزه ی شعر و شکر برگرد
 « آوا و ایماهای » تو میراث نسل ماست
 داریم از تو مهر ایران را به سر، برگرد
 « حرفی برای گفتن ایران » همچنان دارد
 تا بشنوی آن حرف، بی اما، اگر، برگرد
 مردان نام آور چرا دور از وطن باشند
 بالا بلند مهربان دیده و برگرد
 ای در دلت مجموعه ای از شعر و شیدایی
 ای مانده از تو متن های معتبر برگرد
 ما را چنین دلتنگ و سرگردان چه می خواهی
 میسند ما را بیقرار و نوحه گر، برگرد
 از اصفهان می گفتی و افسون بسیارش
 تا بشکفد در اصفهان بادام تر، برگرد
 از یزد می گفتی و از آن آتش بیدار
 ای چشم هایت مثل آتش شعله و برگرد
 جانت نشابوری ست، گفنی پیش از این با ما
 خیام راضی نیست، یعنی: از سفر برگرد
 فرهنگ ایران کر و فری تازه از تو یافت
 ای مرد، از آن دورها با کر و فر برگرد

« از رودکی گفתי و تصویر بهار ما »
آن کیست چون تو خالق چندین اثر برگرد
از شاهنامه گفתי و تاریخ دیرینش
از پهلوانانش که می گیرد خبر، برگرد
بوی قدم های تو از سعدیه می آید
از حافظ و شعرش بگو حرفی دگر، برگرد
بوی تن خود را به دست بادها بسپار
در روشن یک صبح با باد سحر برگرد

“

لحظه دیدار آخر

عبدالحسین جلالیان (جلالی) یزدی

دکتر اسلامی ندوشن بود
متولد، هزار و سیصد و چار
من به سال هزار و سیصد و بیست
مدرس یزد بودم به کنار
بود آن لحظه دیدنِ آخر
رفت از یزد آن نکو گفتار
در هزار و چهارصد با یک
کرد تَرکِ جهان و ایل و تبار
دیده مانندِ دکتر اسلامی
ای دریغا ندیده در این دار
دارد اکنون (جلالی) اطمینان
روح شادش به جنت است قرار

